

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح صحیفه سجادیه امام زین العابدین (ع)
بصورت پرسش و پاسخ

کاری از فاطمه پورشفیع
کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

به مناسبت دهه فجر انقلاب اسلامی ایران سال ۹۵
تقدیم به روح مطهر و پاک شهدا

حکیده :

آیا با خواندن این دعا در خلوت و تنهایی می توانیم از شدت گرفتاری خود کم کنیم؟
اگر به انسان بگویند یک دل نوشته برای پدر و مادرت بنویس و از آنان بخواه تو را دعا کنند تا گرفتاریت حل شود ، چگونه می نویسی؟
اگر از تو بپرسند حقّ والدین و حق فرزندان نسبت به یکدیگر چیست چگونه این حقوق را ترسیم می کنی ؟

اگر به ملاقات بیماری بروی آثار این ملاقات را چگونه بر زبان می آوری که دردی نماند؟
اگر مهمان ماه مبارک رمضان شدی برای این مهمانی بزرگ دل نوشته ات بزرگی شب قدر و قرآن را ترسیم می کند؟

اگر جامعه تلاش می کند که جامعه ای سبز و خرم باشد دل نوشته تو به خدا وند در نزول برکات آسمانی چگونه خواهد بود؟

اگر به تو بگویند در طلب عفو از گناهان مطلبی بنویس چگونه آنرا به روی صفحه می آوری؟
اگر به تو بگویند در بیان رضای الهی مطلبی یا دل نوشته ای بنویس چگونه بیان می داری؟

پاسخ تمام اینها و آموزش بیشتر مطالب در صحیفه سجادیه امام سجاد(ع) است. باشد که بیاموزی و تدبیر در واژه داشته باشی به حول و قوه الهی.!

کلید واژگان:خداشناسی- أجل- قضا و قدر- مصادیق فضل

مقدمه:

صحیفه سجادیه، مجموعه دعاهایی است که امام زین العابدین علیه السلام انشا فرموده اند و فرزند بزرگوارشان امام محمد باقر علیه السلام و نیز برادرش زید بن علی آن‌ها را نوشته اند و امام جعفر صادق علیه السلام نیز در مجلس حاضر بوده و آنها را می‌شنیده است. از صحیفه سجادیه که سند آن به امام سجاد علیه السلام منتهی می‌شود، به «اخذ القرآن» و «انجیل اهل البیت علیهم السلام» و «زبور آل محمد صلی الله علیه و آله» و «صحیفه کامله» تعبیر شده است.

صحیفه سجادیه "زبور آل مصطفی" پر از راز و نیاز است. این صحیفه پر از عشق و محبت به خدا که در مقابل این عشق خود را به محاکمه می‌کشانم که نه او را شناختم و نه خود را و اینکه گم شده مسیر الهی در دنیایم.

سراسر این مصحف شریف مشحون از حقایقی است که خدای تعالی آنرا بر زبان امام سجاد(ع) بهنگام خلوت با او و محو شدن تمام وجودش در واجب الوجود بالذات، روان ساخته است.

نکته جالب اینکه پیشوایان و بزرگان مصنفین این فن همگی از این کتاب روایت کرده اند بطوریکه هیچ یک از کتب ادعیه معتبره از آن خالی نیست مانند کتاب مصباح المتهدد(شیخ الطائفه - ۳۸۵- ۴۶۰) و کتاب کبیر (البلدالامین) و غیره.....

چرا این صحیفه سوزناک است؟

امام سجاد(ع) ۵۴ (از آنچه در دسترس ماست) دعا را در حالت بیچارگی و درماندگی شخصی که پناهی و ملجائی غیر از خدا ندارد بر زبان می‌آورد. در زمان ایشان بی وفایی مردم به خدا و اهلبیت(ع) بیداد می‌کرد. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمود: اگر چهل نفر یار نبوت و امامت بود سقیفه تشکیل نمی‌شد. افسوس و صد افسوس که مردمان آن زمان خواسته یا نخواستند مسیر باطل را طی کرده تا مقامی و یا سگه ای دریافت کنند زیرا آن زمان زمان چاپلوسی بود.

ارزش این دعا این است که با خواندن آن و تدبیر در آن آرامش در رگهای انسانی به جریان می‌افتد و انسان از خود بیرون می‌آید و گرفتاریها رها می‌شوند.

کلام در صحیفه سجادیه بسیار شگفت انگیز و شیوا است. با خواندن آن و تفکر در واژه های آن متوجه می‌شویم که دنیا و زیباییهای ظاهر آن چقدر ما را از اصل موضوع که بندگی خداوند است دور ساخته است. دور شدن از خدانشناسی فغان و ناله دارد زیرا فساد جامعه را دربر خواهد گرفت و همین اشاعه فساد و فحشاء یعنی ادا نکردن حق شکر الهی و سپس در ورطه هلاکت افتادن است مگر نه اینکه پیامبر(ص) در فراز منبر خود خواب سبکی به او دست داد پس در آن عالم چنین دید که مردمی چند مانند بوزینگان به منبرش بر می‌جهند و مردم را به قهقرا سیر می‌دهند. بعد از برگشتن به حالت عادی حزن در چهره مبارک نمایان گشت پس جبرئیل این آیه را آورد:

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنَحْوَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (اسراء/ ۶۰)

داستان خواب این بود که پیامبر(ص) در خواب می‌بیند که میمون ها بر منبرش بالا و پایین می‌آیند و ملعبه کردند و مردم در حالیکه رو به منبر هستند پشت از در مسجد خارج می‌شوند و پیامبر(ص) از این خواب اندوهگین شدند و این آیه نازل شد و جبرئیل به پیامبر(ص) خبر داد که بعد از تو، بنی امیه که از بزرگترین دشمنان تو هستند و الان همه این جنگها را بر تو تحمیل

می کنند، صاحب این منبر و حکومت و ریاست مسلمانها می شوند و این منبر تو ملعبه این بوزینه صفتها می شود و اینها از نظر قرآن شجره ملعونه هستند و ما آنها را می ترسانیم. خوابی که در زمان امام حسین (ع) به بدترین شکل تعبیر شد و آن همه فجایع به وقوع پیوست. آنچه در روایات در مورد این خواب آمده اشاره می کند که مردم به صورت (رجع قهقری) یعنی در حالی که رو به منبر پیامبر داشتند عقب عقب از در مسجد و به عبارتی از اسلام خارج شدند که این خود حامل معانی دقیقی است یعنی بنی امیه در حالی مردم را از اسلام خارج کردند و دین را ملعبه قرار داده و اولاد رسول الله را کشتند که که علی الظاهر مدعی اسلام و خلافت اسلامی بودند و پیروان احمقشان هم خود را مسلمان می دانستند و بعضا بصورت خوارج قربتا الی الله خون امام حسین (ع) را به زمین ریختند.

جالب اینجاست که امروزه گروه های تکفیری هم که علنا خود را احیاگر حکومت خلفای بنی امیه می دانند همین کار را با دین اسلام می کنند و به نام اسلام ضد اسلامی ترین اعمال را مرتکب می شوند و جالب تر آنکه این بوزینه بغدادی هم به محض اینکه به اولین شهر اسلامی دست یافت نخستین کاری که کرد این بود که مثل میمون از منبر پیامبر بالا رفت و آیه را معنا کرد.

مراد از شجره ملعونه " بنی امیه " است. پیغمبر (ص) فرمود: ای جبرئیل آیا ایشان در عهد و زمان من خواهند بود؟ گفت نه، ولی آسیای اسلام از ابتدای هجرت تو به گردش می آید و تا ده سال همچنان می گردد، سپس بر سر سال سی و پنجم از هجرت تو از گردش می افتد و تا پنج سال بر آن حال می ماند آنگاه بناچار آسیای گمراهی به گردش خواهد آمد که بر قطب خود قائم باشد پس از آن سلطنت فراغه خواهد بود.

سپس فرمود: خدای تعالی در این باره وحی فرمود که "اَنَا انزلناه فی لیلة القدر" که شب قدر بهتر از هزار ماه است. این همان هزار ماهی است که بنی امیه در آن سلطنت می کنند، آنگاه فرمود: پس خدای عزوجل پیغمبرش را مطلع ساخت که بنی امیه سلطنت این امت را به دست می گیرند و مدت پادشاهی آنان با همین مدت است پس اگر کوهها با ایشان سرکشی کند، ایشان بر آنها بلندی گیرند تا آن زمان که خدای تعالی به زوال پادشاهی ایشان فرمان دهد و بنی امیه در این مدت دشمنی و کینه با اهل بیت و قرآن و اسلام را شعار خود سازند.

صحیفه سجادیه کامله مجموعه ای از ۷۵ دعا و نیایش بوده که امام سجاد (ع) املا کرده و امام باقر (ع) و برادرش زید بن علی آنرا در دو نسخه نوشته اند. نسخه زید بن علی به فرزندش یحیی بن زید می رسد و او آنرا برای حفاظت از تصاحب بنی امیه به متوکل بن هارون از اصحاب امام صادق (ع) می دهد مطابق با وصیت یحیی بن زید.

بدین تربیت متوکل بن هارون نقل می کند که گفت: حضرت صادق (ع) مولای من صحیفه را بر من املا نمود و فرمود که جدّم علی بن الحسین آنرا در حضور من بر پدرم محمد بن علی (ع) املا نمود.

صحیفه سجادیه ای که اکنون در دسترس ماست، پنجاه و چهار دعا دارد که دعای اولش «فی التحمید لله عزوجل» و دعای آخرش «دعاؤه فی استکشاف الهموم» است.

والسلام علی من اتبع الهدی

قسمت اول:

ستایش خدا

دعای اوّل صحیفه سجادیه هفت فراز دارد:

فراز اوّل: خدانشناسی و چگونه می توان خدا را شناخت؟

فراز دوّم: آیا خدا جسم است؟ اندیشه تجسیم چه اندیشه ای است؟

فراز سوّم: رؤیت خدا چیست؟

فراز چهارم: چگونه می توان خدا را توصیف کرد؟

فراز پنجم: قضا و قدر الهی چیست؟

فراز ششم: رابطه رزق و تقدیر الهی؟

فراز هفتم: رابطه أجل و تقدیر الهی چیست؟

فراز هشتم: چه کسی مسئول عملکردهای انسان است، بنده یا خالق؟ مصادیق فضل الهی

فراز نهم: وظیفه انسان در برابر نعمتهای الهی

شرح فراز اول بصورت پرسش و پاسخ:

الحمد لله الاول بلا اول كان قبله ، و الاخر بلا اخر يكون بعده .

فراز اول در دعای آغازین:

۱- چگونه خدا را می توان شناخت؟

پاسخ: هو الاول و الاخر والظاهر و الباطن (حدید/۳)

او خدایی است که اول است بی آنکه پیش از او کسی باشد . او آخر است بدون اینکه آخری برای او باشد . او صاحب نعمتهای ظاهری و باطنی است . نعمتهای ظاهری ؛ نعمتهای موجود در جهان است و نعمتهای باطنی ؛ عالم غیب است که در ظاهر دیده نمی شود. *إن تبدوا شيئاً او تخفوه فإنّ الله كان بكل شيء عليماً* (احزاب ۵۴)

۲- آیا برای خداوند می توان جسم قائل شد همانطور که فرقه های اهل سنت به آن معتقدند؟

پاسخ: خیر.

در خداشناسی تجسیم (جسم برای خدا قائل شدن) محلّ اعرابی ندارد به آن صورت که اشاعره و اهل حدیث و فرقه های دیگر قائلند. برای مثال ؛ آنان عرش را کرسی خدا قرار داده و ید را دست خدا ، در صورتیکه همه اینها اشارات و کنایه است حاکی از استیلا و قدرت و توانمندی خداوند سبحان است. *أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶۰- مؤمنون) سبحان ربّ العزّة عمّا يصفون*

اشاعره:

اما اشاعره این جسمیت را قائلند. ابوالحسن اشعری می نویسد: «اهل سنّت و اصحاب حدیث گفته اند که خداوند نه جسم است و نه شبیه به آن و خداوند چنانکه در قرآن آمده بر عرش قرار گرفته است. خداوند نور است. دارای صورت، دو دست و دو چشم است چنانکه در قرآن آمده است و خداوند و فرشتگان روز قیامت و از آسمان دنیا فرود می آیند؛ چنانکه در روایت آمده است که خداوند در يك سوم آخر هر شب فرود می آید و می گوید: کسی که مرا بخواند اجابت می نمایم، کسی که از من بخواهد به او عطا می کنم کسی که طلب مغفرت نماید می آمرزم او را.» (مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۱)

افراطی ها:

برخی دیگر در توصیف و تجسیم خداوند سبحان، بسیار افراط هم کرده اند، عبدالوهاب، بنیانگذار فرقه فراماسونی و هابیت، بیش از دیگران قائل به جسمیت خداوند است. روزی از پله های منبر پایین آمد و گفت: خدا همین طور که من پایین می آیم، از آسمان پایین می آید.

دیدن خدا در خواب:

*- احمد بن حنبل: او می گفت که: من خدا را در خواب دیدم و گفتم: خدایا بهترین وسیله تقرب بندگان به تو چیست؟ فرمود: کلام من است ای احمد! گفتم با فهم یا بدون فهم؟ خدا پاسخ داد: با فهم و بدون فهم (مناقب احمد بن حنبل ص ۴۳۴- چاپ بیروت)

آلوسی می‌گوید: «فأنا والله تعالى الحمد قد رأيت ربي مناماً ثلاث ... الحمد لله که خدایم را ۳ مرتبه در خواب دیدم که آخرین دفعه در سال ۱۲۴۶ هجری بود. (روح المعانی ج ۹، ص ۵۲)

نشست و برخاست خدا:

عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از عمر بن خطاب نقل می‌کند: «هرگاه خداوند بر کرسی خود می‌نشیند صدایی همانند صدای زین شتر هنگام سوار شدن شخص سنگین بر آن، شنیده می‌شود». (کتاب السنة، ص ۷۹)

ریشه انحراف:

ریشه‌ی این انحرافات در کنار گذاشتن اهل عصمت علیهم السلام و بالتبع نفوذ فرهنگ تحریفی یهود به جهان اسلام و اندیشه‌ی این قبیل اندیشمندان است. حتی ریشه‌ی اعتقاد مسیحیت به جسم داشتن خدا نیز، یهودیت انحرافی است.

مستکبرانی که برای سلطه بیشتر خود را یهودی و از بزرگان یهود خواندند، گفتند: خدا جسم دارد، به زمین آمده، اینجا سرگردان شده، در دامنه کوه صهیون اقامت گزیده، از خلقت ما پشیمان شده ... و بعد گفتند که عزیر نبی و موسی کلیم الله فرزند خدا هستند و ... - مسیحیت نیز خواست عقب نیافتد، گفت: حضرت عیسی علیه السلام نه تنها پسر خداست، بلکه پدر خدا و خود خدا هم هست.

این اندیشه انحرافی جسمیت بخشیدن به خداوند سبحان، به درون افکار برخی از اندیشمندان اهل سنت نیز نفوذ کرد و با احادیث جعلی ابوهریره‌ای، سندیت یافت.

الذي قصرت عن رؤيته ابصار الناظرين ،

۳- خداوند را چگونه می‌توان دید؟

پاسخ:

آیا انسان قادر است با چشم ظاهر او را ببیند؟

خیر؛ او خدایی است که با چشم ظاهر دیده نمی‌شود بلکه با چشم باطن دیده می‌شود. " لن ترانی" (اعراف ۱۴۳) خداوند حتی خودش را با در خواست موسی(ع) به او نشان نداد. خداوند فرمودند: هرگز مرا نمی‌بینی. خداوند همهٔ بندگانش را می‌بیند و به اعمال بنده آگاه است. انسان عالم غیب را مانند بهشت و جهنم و در زمان غیبت؛ امام زمان(ع) را و قیامت و پل صراط را نمی‌بیند.

خداوند قابل رؤیت نیست و هر انسان موحد و یکتاپرست و عاقلی می‌داند که چشم ما قدرت دین خدا را ندارد. این تقاضای جاهلانه بنی اسرائیل بود که از موسی علیه السلام می‌خواستند که خدا را ببینند. خداوند در قرآن می‌فرماید: لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار(انعام ۱۰۳)

در احادیث، دیدار خدا با چشم نفی شده است. نمونه کامل آن در خطبه ۱۷۹ حضرت علی (ع) است که شاگرد ایشان از وی می پرسد: هل رایت ربك؟ «آیا پروردگارت را می بینی؟» حضرت جواب می دهد، عجب سوالی می پرسی. من اگر خدا را ندیده باشم آن را عبادت می کنم! سپس شاگرد می پرسد: کیف تری؟ چگونه می بینی؟ و حضرت می فرماید که چشم معمولی خدا را نمی بیند، چشم دل خدا را می بیند.

در خطبه ۱۳۲ مولاعلی (ع) آمده است: خدا در تمام دل ها حاضر است و در خطبه ۱۰۸ نیز آمده است. خدا در دل ها ظاهر شده یا دل ها خدا را می بیند.

خطبه ۱۸۵ اشاره دارد: خدا را چشم های معمولی نمی بیند.

پس در احادیث به این شکل بیان شده است که خدا را با چشم دل می توان دید ولی با چشم سر دیده نمی شود. آن طور که در «بحارالانوار» آمده است از حضرت رسول نقل شده است که هر کسی چهار چشم دارد: دو چشمش امور دنیا را می بیند و دو چشمش امور معنوی (امور غیبی و آخرت) را می بیند. این گفته از حضرت علی (ع) نیز ذکر شده است. مسأله دیدن خدا با دل در احادیث مطرح شده است. او با دل دید و آنچه با دل دید (آن) ظهور کرد به تمام اعضا و جوارح او و اما سخن امام حسین (ع) که بسیار عرفانی است، فرمود: خدایا اگر من به آثار تو نگاه کنم، سبب دوری من می شود. کاری کن که در خدمت تو باشم، عبادتت کنم تا به تو برسم. چگونه می شود از چیزی که اثر توست، تو را ببینیم. او خود نیاز به تو دارد. اصلاً تو کجا دور بودی که با آثارت به تو برسم. عرفا می گویند خدا را می شود دید؛ شاعر اشعری مسلکی مثل نظامی گفته است خدا را می توان با چشم سر دید. او می گوید هر کس بگوید خدا را نمی توان دید، کور باد. در میان شعرا، سعدی، مولانا، حافظ و شیخ محمد شبستری عارفانه تر و عاقلانه تر سخن گفته اند. نظامی حاضر جواب تر است ولی کمتر عاقلانه سخن گفته است. حافظ می گوید:

او را به چشم پاک توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست،

و عجزت عن نعته اوهام الواصفین:

۴- چگونه خدا را می توان وصف کرد؟

پاسخ:

تمام اندیشمندان از وصف خداوند یگانه عاجزند. چون به هر جا می نگری، تنها اوست. به هر نعمتی که می نگری تنها نعمت از آن اوست. قل، هو الله احد، اویکتاست. او بی همتاست و شریک ندارد. خلق کلّ شیء همه چیز را او خلق کرده است. هر که بگوید خدا را فرزند است دروغگو است.... ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا.... (۳-جن) او خدایی است صاحب صفات ذات و صفات فعل؛ علم خداوند از صفات ذات خداوندی است. اراده و مشیّت الهی از صفات ذات خداوندی است "أتمّ امره اذا

أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون" (یس ۸۲) فرمان الهی تنها این است که هرگاه چیزی را اراده کند به او می گوید " موجود باش" آن نیز بلافاصله موجود می شود.

صفات فعل خدا چیست:

ابتدع بقدرته الخلق ابتدعا ، و اخترعهم علي مشيئته اختراعا . ثم سلك بهم طريق ارادته ، و بعثهم في سبيل محبته ،

حمد و سپاس خدای را، آن نخستین بی پیشین را و آن آخرین بی پسین را، خداوندی را که دیده بینایان از دیدارش قاصر آید و اندیشه و اصفان از نعت او فروماند. آفریدگان را به قدرت خود ابداع کرد و به مقتضای مشیت خویش جامه هستی پوشید و به همان راه که ارادت او بود روان داشت و رهسپار طریق محبت خویش گردانید .

پاسخ:

تکلم ، صدق و حکمت از صفات فعل خداوند است. تکلم قرآن با بندگان " ما کان لبشر أن یکلمه الله الاً وحياً.....(شورای ۵۱)

الف: الاً وحياً ، الهام به قلب

ب: او من وراء حجاب، از پشت پرده

ج: او يُرسِل رسولا، یا رسول (فرشته ای) می فرستد تا وحی رسانده شود .

از صفات خدا ، صدق است که دروغگویی را قبح می داند. از صفات فعل خدا حکمت است که خداوند نظام شگفت انگیز آفرینش را بوجود آورده است " ما خلقنا السماء والارض و ما بينهما باطلا" آسمان و زمین و آنچه بین آندو است را بیهوده نیافریده ایم .

لا یملکون تاخیرا عما قدمهم الیه ، و لا یستطیعون تقدما الي ما اخرهم عنه .

چون ایشان را به پیش راند، کس را یارای واپس گراییدن نبود، و چون واپس دارد، کس را یارای پیش تاختن نباشد .

اختیار انسان و قضا و قدر عینی الهی چیست؟

پاسخ:

قضا و قدر عینی الهی نیز منافاتی با اختیار انسان ندارد و اساساً اختیار انسانی یکی از تقدیرات الهی است. خداوند انسان را با خصوصیتی از جمله اختیار خلق کرده است و لذا مقتضای قدر عینی الهی و به تبع آن قضای عینی الهی آن است که انسان کارهایش را بر مبنای اراده و اختیار خودش انجام دهد و لذا می تواند در چارچوب قضا و قدر عینی الهی به تدبیر امور بپردازد. زیرا انسان بر اساس خصوصیات و ویژگی موجودات و امور -قدر عینی الهی- و آگاهی از آنها و نیز بر اساس این مطلب که با در نظر گرفتن این خصوصیات و روابط میان امور، اگر همه شرایط تحقق پدیده ای محقق گردد آن پدیده محقق می شود همانند مثال نوشتن مطلب بروی کاغذ - قضای عینی الهی- می

تواند به تدبیر و برنامه ریزی بپردازد و لذا تقدیر تعارضی با اختیار و تدبیر انسانی ندارد بلکه تدبیر انسانی بر این مینا معنا می یابد. برای تبیین این مطلب می توان به مثال زیر اشاره کرد:
 فرد بیماری را تصور کنید؛ برای این فرد دو تقدیر قابل تصور است:
 ۱- مراجعه به پزشک و گرفتن نسخه برای درمان بیماری خود از او و عمل بر اساس دستور العمل پزشک که نتیجه اش به دست آوردن دوباره سلامتی اش است؛
 ۲- مراجعه نکردن به پزشک در اثر اهمال کاری و تنبلی و در نتیجه استمرار بیماری اش و حتی منتهی شدن بیماری به مرگ.
 هر دو فرض به تقدیر الهی است که در هر دو اختیار و تدبیر انسانی قابل مشاهده است و بیمار می تواند بنا بر اختیار خود هر یک از دو فرض را انجام دهد. (الهیات، سبحانی، ج ۲، ص ۱۹۲)

قضا و قدر عینی الهی نیز منافاتی با اختیار انسان ندارد و اساساً مختار بودن انسان در کارهایش و تدبیر امور توسط انسان با آگاهی از سنن الهی، یکی از تقدیرات الهی است.

این تبیین با توجه به روایات نیز تایید می گردد. «در روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که دعای پنج نفر مستجاب نمی شود؛ یکی از آنها کسی است که از کنار دیوار کج و خمیده ای رد می شود و به سوی آن نزدیک می شود و به سرعت از کنار آن نمی گذرد تا این که دیوار بر روی او خراب می شود.» (بحار الانوار، مجلسی، ج ۵، ص ۱۰۵۵) در روایتی دیگری آمده که «حضرت علی (علیه السلام) از کنار دیوار خمیده ای به سمت دیوار دیگری حرکت کردند. به ایشان گفته شد آیا از قضای الهی فرار می کنید؟ حضرت در جواب فرمودند: از قضای الهی به قدر الهی فرار می کنم.» (همان، ص ۹۷۷) بعلاوه در روایات الهی از دو نوع تقدیر الهی، یعنی تقدیر محتوم یا قطعی و غیرمحتوم یا غیر قطعی صحبت به میان آمده است. منظور از تقدیر محتوم الهی که هیچ گونه تغییری نمی یابد عبارت است از سنن ثابت الهی که بر نظام هستی و حیات انسانی حاکم است نظیر قضا و قدر الهی بر حرکت ماه و خورشید در مسیر معین، عمر محدود و مشخص منظومه شمسی و نیز تقدیر الهی بر این که هر انسانی عمر مشخصی دارد و روزی می میرد. در مقابل تقدیر غیرمحتوم و مشروط نیز تقدیر امور بر وجه تعلیق و مشروط است نظیر تقدیر الهی بر مرگ مریض در زمانی خاص مگر این که مریض به مداوا بپردازد یا برای سلامتی او دعا شود و یا صدقه ای برای سلامتی او داده شود. این تقدیر در حوزه امور مادی و امور دارای اختیار روی می دهد که در این حوزه تقدیرات الهی به واسطه پیدایش یک سری از اسباب مادی تغییر می یابد که البته همه این ها نیز از مقدرات الهی است و خداوند از ازل به هر دو نوع تقدیر علم دارد. (محاضرات فی الهیات، سبحانی، ص ۲۴۱-۲۴۰) در برخی از روایات از تغییر در تقدیر مشروط و غیرمحتوم به عنوان «بدا» یاد شده است بنا بر اعتقاد به بدا سرنوشت انسان یا تقدیر انسان با توجه به اعمال خوب و بدش قابل تغییر است و این تقدیر نیز خودش بعینه جزء تقدیرات الهی است. (همان، ص ۲۳۴-۲۳۲) در روایات اهل بیت (علیم السلام) بر «بدا» به عنوان اصلی اعتقادی [تاکید زیادی شده است (ر.ک: بحار الانوار، مجلسی، ج ۵، ص ۱۳۴-۹۲۲) و از مواردی چون نیکی به والدین، صلح رحم، صدقه و ... به عنوان چیزهایی که تقدیر مشروط الهی را تغییر می دهد یاد شده است. (همانجا) بنابراین تقدیر مشروط و بدا نیز از جمله اموری است که به نقش اختیار و تدبیر انسانی و نیز توانایی انسان در تغییر تقدیرات الهی تاکید می کند.

قضا و قدر الهی به معنای خلق افعال انسانی تنها از سوی خداوند و نقش نداشتن انسان در بوجود آوردن افعالش امری نادرست است.

قضا و قدر الهی در یک صورت موجب جبر و نفی اختیار و تدبیر انسانی و پدید آمدن شانس و تقدیر خوب و بد می‌گردد و آن در جایی است که قضا و قدر الهی را به معنای خلق افعال انسان از سوی خداوند بدانیم به این معنا که در پیدایش افعال انسانی فقط خداوند نقش دارد و انسان هیچ‌گونه تاثیری در ایجاد افعالش ندارد و حال آن که چنین چیزی با توجه به آن چه در بحث جبر و اختیار بیان شد باطل و نادرست است. خواجه نصیر الدین طوسی در عبارتی کوتاه به این مطلب چنین اشاره کرده است: «و القضاء و القدرُ إن أُريدَ بهما خلقُ الفعلِ لزم المحال: اگر منظور از قضا و قدر الهی، خلق افعال انسانی تنها از سوی خداوند باشد محال لازم می‌آید.» (کشف المراد، حلی، ص ۴۳۲) علامه حلی در وجه محال بودن این امر به این نکته اشاره می‌کند که آن چه اصل است و هم وجدان انسانی و هم روایات آن را اثبات می‌کند اختیار انسانی است و لذا بنا بر دلایل عقلی و نقلی، تفسیر قضا و قدر به گونه‌ای که موجب نفی اختیار انسان - و نفی تأثیر او در انجام افعال و در نتیجه در رقم زدن (سرنوشتش) - گردد تفسیر نادرستی است. (همان، ۴۳۳)

۳-۵- اختیار انسان و قضا و قدر کلی الهی

قضا و قدر کلی یا همان قواعد و سنت‌های عام الهی در ارتباط با جوامع انسانی نیز با اختیار انسان ناسازگار نیست. زیرا برای انسان و جامعه انسانی این فرصت وجود دارد که از میان این سنن عام الهی کدام یک را برگزیند و چون هر یک را -تقدیرات و سنن عام الهی- انتخاب کرد بنا بر قضای کلی الهی نتیجه آن را نیز مشاهده کند. به عنوان مثال مطابق آیات قرآن (اعراف: ۹۶) [۱۱] اگر جامعه انسانی طریق ایمان و تقوای الهی را برگزیند خداوند نیز برکات اش را بر جامعه انسانی نازل می‌کند و اما اگر کفران الهی بکند نتیجه اش گرفتار شدن در عذاب الهی است. (ابراهیم: ۷) [۱۲] بر این اساس معلوم می‌گردد تقدیر خوب و بد الهی وابسته به عملکرد انسان است.

اختیار انسان و قضا و قدر تشریحی الهی چیست:

قضا و قدر تشریحی نیز هیچ‌گونه تعارضی با اختیار و مسئولیت انسانی ندارد بلکه قضا و قدر تشریحی الهی که دائر مدار امر و نهی الهی است تنها در فرض مختار بودن انسان معنادار است و این که بنا بر قرآن تکالیف الهی مبتنی بر توانایی و طاقت انسان [۱۳]-تقدیر الهی- سه دسته اند گروهی گمان می‌کنند خداوند مردم را بر انجام معاصی مجبور کرده است، ایشان در حق خداوند ظلم کرده و کافر اند. دسته دوم کسانی هستند که خیال می‌کنند خداوند امور را به انسان تفویض کرده و انسان آزاد مطلق است، اعتقاد این گروه توهین به خداست و ایشان نیز کافر اند. گروه سوم معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلف کرده و مردم را نسبت به چیزی که در طاقت شان نیست امر و تکلیف نکرده است. پس این گروه چون فعل خوب و نیکویی انجام دادند شکر خدا را به جا می‌آورند و در صورت انجام عمل ناشایست از خدا طلب بخشش می‌کنند. پس این دسته سوم مسلمان بالغ هستند.» [۱۴] (بحار الانوار، مجلسی، ج ۵، ص ۱۰۰) است نیز این مطلب را تأیید می‌کند. در روایات زیادی نیز به این مطلب اشاره شده است از جمله از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که ایشان فرمودند: «مردم در بحث قدر

قضا و قدر تشریحی الهی که دائر مدار امر و نهی الهی است تنها در فرض مختار بودن انسان و تاثیر انسان در انجام کارهایش و لذا تدبیر امور معنادار است.

تقدیر الهی و شانس محوری چیست؟

بر اساس آن چه گفته شد به خوبی معلوم می‌گردد لازمه تقدیر الهی، اعتقاد به شانس محوری و سلب مسئولیت از انسان نیست. شانس به معنای پیدایش پدیده‌ای بدون علت، امری کاملاً باطل است. هر چیزی که در عالم به وجود می‌آید دارای علت است و پیدایش هر امری در عالم نهایتاً منتسب به خداوند است و البته خداوند برای ایجاد هر چیزی بر اساس تقدیر خویش -که امری کاملاً حکیمانه و عادلانه است- از مسیر خاصی آن را به وجود می‌آورد و نظام اسباب و مسببات در عالم از تقدیرات الهی است. رقم خوردن تقدیر خوب و بد از سوی خداوند برای انسان اگر به معنای مجبور بودن انسان و تاثیر نداشتن او در تعیین سرنوشت اش باشد با عدالت الهی ناسازگار و در نتیجه نادرست است. اما اگر تقدیر الهی به معنای دخالت خداوند و فاعلیت او در حوزه افعال اختیاری انسان باشد به گونه‌ای که اختیار انسان نیز محفوظ باشد و فاعلیت انسان در طول فاعلیت الهی باشد -نظریه امر بین الامرین- امری صحیح می‌باشد و در این صورت تقدیر الهی منافاتی با اختیار انسان و نقش داشتن او در تعیین سرنوشت اش ندارد و مستلزم اعتقاد به شانس و بی‌تاثیری انسان نمی‌گردد. تقدیر خوب و بد برای هر فردی بر اساس عدالت الهی کاملاً وابسته به عواملی و مهم‌ترین عامل یعنی نحوه به کار بستن اراده و اختیار انسان است. با در نظر گرفتن معانی قضا و قدر و تاثیر انسان مختار در تعیین سرنوشت اش، تقدیر خوب برای کسی رقم می‌خورد که استفاده خوبی از توانایی‌های خودش بکند و تقدیر بد، سرنوشت کسی است که از توانایی‌های که خداوند به او داده به نحو خوبی استفاده نمی‌کند و این مقتضای تقدیر عادلانه الهی است.

نتیجه‌گیری:

یکی از اصول اعتقادی اسلامی اعتقاد به قضا و قدر الهی یا تقدیر امور از سوی خداوند است. قضا و قدر الهی اقسام مختلفی چون قضا و قدر علمی و عینی، قضا و قدر کلی و عام و قضا و قدر تشریحی دارد. همه این اقسام از قرآن و روایات برداشت می‌شود و دلایل عقلی نیز آن را تأیید می‌کند. گروهی بنا بر اعتقاد بر قضا و قدر و عمومیت علم و اراده و خالقیت الهی قائل به مجبور بودن انسان شده‌اند که بر این اساس جایی برای اختیار، تدبیر و برنامه‌ریزی انسان باقی نمی‌ماند و لذا انسان را نمی‌توان مسئول کارهایش دانست. اما اثبات اختیار انسان بنا بر دلایل زیادی از جمله گواهی وجدان هر فرد بر آن و نیز بنا بر عدل الهی و دلایل نقلی چندان دشوار و دور از ذهن به نظر نمی‌رسد و بر این اساس و نیز با توجه به قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) قضا و قدر الهی مستلزم مجبور بودن انسان و سلب مسئولیت و شانس محوری نمی‌گردد بلکه بر عکس مختار بودن انسان جزء تقدیرات الهی بوده و انسان با توجه به قضا و قدر الهی قادر و موظف بر برنامه‌ریزی و تدبیر امور خویش در چارچوب تقدیرات الهی است. بر این اساس تقدیر خوب و بد از سوی خداوند به گونه‌ای که جایی برای اختیار انسان و تاثیر اعمال او در تعیین سرنوشتش باقی نماند، امری نادرست و خلاف دلایل عقلی و نقلی است. رسیدن به سعادت یا شقاوت در چارچوب تقدیرات الهی تنها با به کار بستن اختیار انسانی در مسیر درست - ایمان و عمل صالح- امکان پذیر است.

فهرست منابع این قسمت:

- قرآن کریم
- اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹
- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، سبحانی جعفر، به کوشش حسن محمد مکی العاملی، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۹ق
- التوحید، صدوق: محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، تهران: المصطفوی، ۱۳۷۵ق

- الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، شیرازی، صدرالدین محمد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۸م
- المحاسن، برقی، احمد بن محمد، تحقیق: سید مهدی رجائی، قم: المجمع العالمی لاهل البيت (علیه السلام)، ۱۴۱۳ ق
- المیزان، طباطبائی، سید محمد حسین، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق
- ایضاح المراد فی شرح کشف المراد، ربانی گلپایگانی، علی، چاپ دوم، قم: راند، ۱۳۹۲
- آموزش عقاید، مصباح یزدی، محمد تقی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۹
- آموزش فلسفه، مصباح یزدی، محمد تقی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۸
- آموزش کلام اسلامی، سعیدی مهر محمد، ج ۲، قم: طه، ۱۳۸۵
- بحار الانوار، مجلسی محمد باقر، تحقیق محمد مهدی حسن الموسوی الخراسان، ج ۲ و ۵، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۹ ق
- بیست گفتار، مطهری مرتضی، تهران: صدرا، ۱۳۸۴
- تاج العروس من جواهر القاموس، الحسینی الزبیدی محمد مرتضی، تحقیق: عبدالکریم العزباوی، راجعه: عبدالستار احمد فراج، ج ۲۰، الكويت: مطبعه حکومه الكويت، ۱۳۹۹ ق
- فرهنگ معین (یک جلدی فارسی)، معین، محمد، تهران: زرین، ۱۳۸۵
- محاضرات فی الالهیات، سبحانی جعفر، تلخیص علی الربانی گلپایگانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق
- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۳ ق
- نگاه سوم به جبر و اختیار، قدردان قراملکی، محمد حسن، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷

و جعل لكل روح منهم قوتا معلوما مقسوما من رزقه ، لا ينقص من زاده ناقص ، و لا يزيد من نقص منهم زائد .

هر زنده جانی را از رزق مقسوم خویش توشه‌ای معلوم نهاد؛ آن سان که کس نتواند از آن که افزونش داده، اندکی بکاهد و بر آن که اندکش عنایت کرده، چیزی بیفزاید .

آیا رزق و روزی تعیین شده بنا بر تقدیر الهی است؟

پاسخ:

الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر.... (عنكبوت ۶۲)
 أنّ ربّك يبسط الرزق لمن يشاء... (۳۰ اسراء)
 وإن من شيء إلاّ عندنا خزائنه و ما ننزله الاّ بقدر معلوم (۲۱-حجر)

رزقی که خداوند برای بندگان تعیین کرده بر طبق اراده و محبت خداوند به مخلوقش است . او برای مخلوقش حدّی را معین کرده است که بنده نمی تواند قدمی پیش یا پس بگذارد. پس خداوند روزی را

در افراد، متفاوت قرار داده برای بعضی گشاده و برای بعضی تنگ، که این دلیل بر قدرت الهی است.

این یک آزمون برای شماسست و گر نه برای او همه چیز ممکن است، او می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند، و روح سخاوت و فداکاری و از خودگذشتگی را در شما پرورش دهد

به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند، و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان

از همه اینها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان- به جز موارد استثنائی یعنی از کار افتادگان و معلولین- بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و این که می فرماید خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد، این خواستن هماهنگ با حکمت اوست و حکمتش ایجاب می کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزونتر و هر کس کمتر باشد محرومتر گردد.

رزق چیست؟

لغت شناس بزرگ، جناب راغب اصفهانی در کتاب مفردات گفته است: رزق بخشش مدام و پیوسته است که گاهی دنیوی و زمانی اخروی است. گاهی نصیب و بهره را هم رزق گویند؛ و همچنین به چیزی که به معده می رسد و با آن تغذیه می شود. در لغتنامه صحاح، رزق را عطا و آنچه از آن نفع برده می شود معنی کرده است. و در قاموس قرآن گفته است: رزق، عطایی است که از آن منتفع می شوند، خواه طعام باشد یا علم یا غیر آن.

پس طبق بیان اهل لغت، هر آن چیزی که نصیب انسان می شود، از غذا و لباس و مال و ملک و علم و بهشت و ... همگی رزق شمرده می شوند.

در قرآن مجید گذشته از معنای مشهور، به نبوت نیز رزق گفته شده «یا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا...» (هود: ۸۸). و ایضاً به امنیت رزق گفته شده «آنها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، ما را از سرزمینمان می ربایند. آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) بسوی آن آورده می شود؟! رزقی است از جانب ما؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند» (القصص: ۵۷). گاهی رزق، فقط به خوراک اطلاق شده مثل «... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كَسْوَتُهُنَّ — بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر)، لازم است رزق (خوراک) و پوشاک مادر را به طور شایسته بپردازد.» (بقره: ۲۳۳). در این آیه شریفه کسوت (پوشاک) را از رزق جدا کرده است. در آیه ۵ سوره نساء نیز رزق فقط به خوراک اطلاق شده است. در قرآن کریم به باران و چهارپایان اهلی نیز رزق اطلاق شده است.

پس رزق دو کار برد دارد؛ یک کار برد خاص دارد که فقط به غذا اطلاق می شود؛ و یک کاربرد عام دارد که به هر چه برای انسان نفعی دارد، اطلاق می شود.

چرا روزی مردم یکسان نیست؟

شکی در این نیست که تلاش افراد در مقدر روزی آنها دخیل است. یعنی اگر افراد دنبال روزی خود نروند در موارد بسیاری از آن محروم می شوند. درست است که خداوند متعال روزی رسان است؛ ولی چنین نیست که خدا روزی هر کسی را در دهانش بگذارد. بلی، افرادی هستند که خداوند متعال بی واسطه یا باواسطه روزی آنها را بدون اینکه تلاشی برای کسب آن بکنند می رساند. مثل

کودکان شیر خوار و غیر شیر خوار و از کارافتادگان ؛ و بلکه اکثر مردم روی زمین . چرا که تنها عده اندکی از افراد بشر کار می‌کنند و افراد تحت تکفل آن‌ها از دست رنج آن‌ها روزی می‌خورند. ولی به هر حال خداوند متعال روزی همه را چنین قرار نداده و روزی تعدادی از انسان‌ها و افراد تحت تکفل آن‌ها را در گرو تلاش خود آن‌ها قرار داده است. چرا که اگر چنین نمی‌کرد کمتر کسی حاضر می‌شد مسئولیت‌های اجتماعی خود را انجام دهد. کار از نظر اسلام علت کسب روزی نیست بلکه یک وظیفه شرعی است. و هر کسی موظف است برای بقاء اجتماع بشری تلاش کند. لکن اگر خدا روزی مردم را به کار آن‌ها گره نمی‌زد کمتر کسی حاضر می‌شد به این وظیفه شرعی خود عمل نماید. بنا بر این ، تلاش برخی افراد برای رسیدن به روزی لازم است ؛ ولی چنین هم نیست که هر کس بیشتر تلاش نمود حتماً روزی بیشتری نیز به چنگ آورد. این امری است که نیاز به اثبات ندارد چرا که با اندک توجهی به جامعه انسانی می‌توان این حقیقت را دریافت که گاه برخی افراد که هم اهل تدبیر و حساب و کتاب‌اند ، هم اهل تلاش و کوشش ، در کسب روزی بیشتر شکست می‌خورند ؛ و در مقابل افرادی بدون کمترین تلاش و یا حتی بدون هیچ تلاشی به ثروت‌های هنگفت می‌رسند. این حقیقت عینی نشان می‌دهد که دست دیگری نیز در کار است ؛ و اساساً یکی از حکمت‌های تفاوت ارزاق نیز همین است که انسان‌ها از این راه متوجه وجود خدا شوند و بدانند که همه امور به دست اوست. لذا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: « عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْأَهْمَمِ — خدا را از راه به هم خوردن تصمیم‌ها ، گشوده شدن گره‌ها و نقض شدن اراده‌ها شناختم. » (نهج البلاغه: حکمت ۲۵۰)

قضا و قدر و سرنوشت انسان:

آیات و روایات فراوانی اشاره دارند که دعا، صدقه و نیکوکاری های انسان، به دگرگونی و بهبود وضع زندگی می انجامد؛ یعنی پی آمد کارهای خوب و بد انسان در تغییر سرنوشت او، یکی از قضا و قدرهای کلی و ثابت به شمار می رود. در قرآن آمده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» { انفال، ۳۳. } یعنی استغفار به رفع عذاب می انجامد یا: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» { اعراف، ۶۹. } رعایت تقوا از عوامل نزول برکات الهی است. بنابراین، تغییر سرنوشت به دست خود انسان، از قضا و قدرهای الهی است. خداوند، چنین خواسته است: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» { نجم، ۹۳ }

چنان که گفته شد، دعا یکی از مظاهر قضا و قدر است که در سرنوشت حادثه ای مؤثر خواهد بود یا می تواند جلوی قضا و قدری را بگیرد.

علی بن عقبه می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

دعا، قضا را برمی گرداند، هر چند آن قضا محکم شده باشد. پس بسیار دعا کنید؛ زیرا دعا، کلید هر رحمتی است.... { عن علی بن عقبه قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَا الْمَبْرَمَ بَعْدَمَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا فَكَثْرَ مَنْ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ...» . سفينة البحار، شيخ عباس قمي، قم، { دارالاسوة، الطبعة الثانية، ۶۱۴۱، ج ۳ از ۸ مجلد، ص ۸۴، باب الدعاء بعده العين }

صدقه و احسان نیز یکی دیگر از عوامل و مظاهر قضا و قدر است که به وسیله ی راهبردهای معنوی در تغییر و تبدیل سرنوشت ها مؤثر است. به طور کلی، گناه و اطاعت، توبه و پرده دری، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و مانند این ها از اموری است که در سرنوشت بشر از نظر عمر و سلامت و روزی، مؤثرند. امام صادق علیه السّلام فرموده است:

شمار کسانی که به دلیل گناهان می میرند، از کسانی که به عمر طبیعی از دنیا می روند، بیش تر است و شمار کسانی که به دلیل نیکوکاری، زندگی طولانی دارند، از کسانی که با عمر اصلی خود زندگی می کنند، افزون تر است. {قال الصادق علیه السّلام: «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَمَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ».

بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية، ۳۰۴۱ هـ، ۳۸۸۱ م، {ص ۴۱، باب ۴، ح ۶}

مقصود حدیث این است که گناهان، اجل را تغییر می دهند و احسان ها و نیکوکاری ها، بر طول عمر می افزایند. پس با این که اجل و عمر به قضا و قدر الهی، تعیین شده است، ولی این امور، آن ها را تغییر می دهد. البته خود این تغییر نیز به قضا و قدر الهی است.

ثم ضرب له في الحياة اجلا موقوتا ، و نصب له امدا محدودا ، يتخطأ اليه بايام عمره ، و يرهقه باعوام دهره ، حتي إذا بلغ اقصي اثره ، و استوعب حساب عمره ، قبضه الي ما ندبه اليه من موفور ثوابه ، أو محذور عقابه ، ليجزى الذين اساؤا بما عملوا و يجزي الذين احسنوا بالحسني عدلا منه ،

سپس هر يك از آدمیان را عمری معین مقرر کرد و مدتی محدود که با گامهای روزها و سالهایش می پیماید، تا آنگاه که به سر آردش؛ آن سان که چون آخرین گامها را بر دارد و پیمانۀ عمرش لبریز شود، او را فرو گیرد؛ یا به ثواب فراوانش بنوازد، یا به ورطه عقابی خوفناکش اندازد، تا بدکاران را به کیفر عمل خویش برساند و نیکوکاران را به پاداش کردار نیک خویش و این خود عین عدالت اوست .

قضا و قدر الهی و اجل انسان ها:

أجل را تعریف کنید و بگویید رابطه آن با تقدیر الهی چیست ؟

أجل یعنی عمر و وقت و مدّت معین و غیر معین . أجل مسمی مرگ طبیعی است و أجل غیر مسمی مرگ زودرس است.

همه حوادث و پدیده های جهان، مطابق اراده و قضا و قدر الهی، واقع می شوند و قضا و قدر الهی نیز به این تعلق گرفته که هر موجود و پدیده، از راه علل و اسباب خاص خودش به وجود بیاید یا از بین برود. مسئله مرگ نیز طبق نظام علی و معلولی، پدید می آید. به طور کلی، مرگ، دو نوع است؛ یکی اجل مسمی و دوم، اجل معلق یا غیر مسمی. نوع اول، همان مرگ طبیعی است که مطابق با نظام خلقت، هر موجود زنده ای پس از یک دوره زندگی، عوامل زیستی او رو به کاهش و زوال می گذارند تا روزی که عمر او به سر رسد. اجل معلق نیز مرگ زودرسی است که بر اثر تصادف،

بیماری ها و... پدید می آید. هر دو نوع مرگ، به اراده و مشیت خداوند و بر طبق قضا و قدر الهی می باشد.

انسان می تواند با اعمال و رفتار خود، سرنوشت خویش را تعیین کند. یکی از اموری که رفتار انسان در تعیین آن مؤثر است، مرگ می باشد. انسان می تواند با رعایت اصول بهداشتی و...، عمر خود را به حد طبیعی و واقعی برساند. علاوه بر این، بعضی از گناهان یا کارهای خیر، مانند قطع رحم، ظلم، احسان، صلح رحم، صدقات و... نیز در جلوگیری از عقاب افتادن مرگ ها مؤثرند؛ اما همه اینها بر طبق قانون قضا و قدر الهی است و خداوند از ابتدا می داند که هر انسانی با اعمال و رفتار خوب یا بد خویش، چه نوع مرگی خواهد داشت.

بیشتر مرگ ها با اجل معلق تحقق می پذیرد؛ نه با اجل حتمی؛ یعنی یک سری عوامل، در جلوگیری از عقاب افتادن آنها دخیل هستند؛ مثل اگر کسی از بدن خود مراقبت نکند و غذاهای ناسالم و مضر بخورد، در اثر مسمومیت، می میرد و اگر مراقبت کند، ممکن است عمرش طولانی تر باشد.

تأثیر برخی از اعمال نیز به همین شکل است. صلح رحم، عمر را افزایش و قطع رحم، آن را کاهش می دهد؛ ولی دامنه تأثیر، در محدوده اجل معلق است، نه اجل مسمی. صدقه نیز مرگ را به تأخیر می اندازد؛ ولی باید بدانیم که یک حادثه، مرهون علل و عوامل مختلفی است که مجموع آنها، آن را پیش می آورند. بنابراین، چه بسا اگر صدقه در کار نبود، پیش از این حوادث، آن واقعه می شد و یا حادثه ناگوارتری پیش می آمد.

خداوند، انسان را با اختیار و قدرت آفرید و راه درست از نادرست را به او نشان داد و به او فرمان داد که به سمت نیکی گرایش پیدا کند؛ اما این فرد، به اختیار و قدرت خود، به بیراهه می رود و این را خدا می داند. مثال ساده برای این مسئله، معلمی دقیق و پرتجربه است که خوب درس می دهد و دانش آموزان را به درس خواندن تشویق می کند و در برابر تخلفات آنها می ایستد؛ اما از همان ابتدا، می داند که فلان دانش آموز، تجدید خواهد شد. علم معلم، تأثیری در قدرت و اختیار و تجدید شدن دانش آموز ندارد. او به اختیار خود به بیراهه رفته، از این درس، نمره نمی آورد و معلم نیز همه این مطالب را از قبل می داند؛ بنابراین، علم الهی، قطعی و تخلف ناپذیر است؛ اما این علم، درباره موجودی است که با اختیار و قدرت خود، فعالیت می کند.

تقدست اسماؤه ، و تظاهرت الاؤه ، لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون .

منزه و پاک است نامهای او و ناگسستنی است نعمتهای او. کس را نرسد که او را در برابر اعمالش بازخواست کند و اوست که همگان را به بازخواست کشد.

چه کسی مسئول عملکردهای انسان است، بنده یا خالق؟

خداوند رحمان و رحیم است پس او خلق کرد و راه بدست آوردن آسایش و آرامش را به انسان آموخت و دو راه را پیش پای انسان نهاد هدایت یا ضلالت ، آن کس که در انتخاب مسیر اشتباه کند مسئول خودش است چون بر مبنای اختیار ضلالت و گمراهی را در پیش گرفته است که تنها مجازات الهی راه چاره او می باشد. مگر توبه کند و برگردد.

آنکه مسیر هدایت را انتخاب کند به نیکی به او جزا داده خواهد شد و بدان جزای الهی بر مبنای عدالت اوست .

میران معرفت انسان بخدا چقدر است؟

بطور کلی رابطه انسان با خداوند بر اساس معرفت، ایمان، اطاعت و عبادت استوار است. ارتباط انسان و خدا باید يك ارتباط بنده و مولا باشد. فکر سرکشی از بنده در مقابل مولا پسندیده نیست. وظیفه ما در مقابل پروردگار به دو دسته از وظایف تقسیم می شود: الف: در حیطة اعتقاد و علم: ما يك وظیفه اعتقادي نسبت به خدا داریم. بدین ترتیب که او را به عنوان «خدایی» باور داشته باشیم و از صفات او نیز با خبر باشیم و بدانیم که او خالق، رازق، حکیم و ... است و در این زمینه هر چقدر مطالعه و معرفت بیشتری بیابیم در حیطة عمل نیز موفق تر هستیم. به عنوان مثال فردی که خداوند را مدبر و رازق می داند، دیگر حرص روزی را نمی خورد، تلاش خود را انجام می دهد و بقیه را به خدا واگذار می کند.

ب: در حیطة عمل: فردی در خانه اش غلامی داشت که تمامی اوامر صاحب خود را به دقت می نوشت مثلاً خرید نان و سایر نیازها، تمیز کردن خانه و ده ها کار دیگر. اما وقتی برای اجرای آنها می رفت، مقدار بسیار کمی از کارها را انجام می داد. دوباره روز بعد همین طور، با دقت می نوشت اما در عمل کاری نمی کرد. يك روز صاحبش گفت: این همه چاکرم مخلصم تو به درد خودت می خورد. معلوم است که ظاهری بیش نیست زیرا تو اصلاً به دستورات من توجهی نداری بنده و غلام وقتی خوب است که دستورات صاحب خود را به خوبی انجام دهد. حکایت ما و خدای متعال هم همین است. هر چقدر بگوییم من قلباً خدا را دوست دارم حتی شعر هم برای خدا می سرایم، خدا به قلب ما نگاه می کند و از این قبیل حرف ها که امروزه به گوش می خورد، تا وقتی که به دستورات صاحب خود که همانا خالق و خداوند ماست توجه نکنیم، فایده ای ندارد. اگر خداوند فرمود: بنده من! فلان کار را انجام بده مثلاً نماز بخوان و فلان کار را انجام نده مثلاً دروغ نگو، از آن جایی که ایمان داریم خداوند به صلاح و مصلحت ما احاطه کامل دارد و حکیم است، باید احترام گذاشته و با جان و دل انجام دهیم زیرا با این کار، خدا را برای خود نگاه می داریم. در حالی که اگر دستورات او را اطاعت نکنیم او را از دست خواهیم داد. از دست دادن خدا هم یعنی ضرر دنیا و آخرت.

وقتی رابطه حقیقی انسان و خداوند معلوم شد که به صورت مولا و عبد است آن گاه وظیفه آدمی نیز روشن است.

مولای یا مولای أنت المولا و أنا العبد و هل یرحم العبد الا المولا

فرازی از مناجات امیرالمؤمنین در مسجد کوفه

چند نکته:

وظیفه انسان نسبت به خدا را در يك جمله خلاصه می کنیم؛ ترك محرمات و انجام واجبات
فرض نماییم در خانه دنیا، غلام يك صاحب مهربان و خوب هستیم و وظیفه ما هم اطاعت کردن از دستورات اوست.

همیشه خود را در محضر خدا بدانیم و تا فرمانی از او شنیدیم فوری در صدد اجرای آن باشیم تا

رضایتش جلب شود. متأسفانه ما خداوند را دور از خود می‌پنداریم در حالی که او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و در همه جا ساری، جاری، حاضر و ناظر است.

بار دیگر روی معرفت تکیه می‌کنم. با معرفت، ایمان انسان بالا می‌رود و ایمان بالا اطمینان قلبی می‌آورد و به انسان آرامش می‌دهد که اثر آن در عمل نمودار می‌گردد.

و الحمد لله الذي لو حبس عن عباده معرفة حمده علي ما ابلاهم من مننه المتتابعة ، و اسبغ عليهم من نعمه المتظاهرة ، لتصرفوا في مننه فلم يحمده ، و توسعوا في رزقه فلم يشكروه . و لو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانية الي حد البهيمية فكانوا كما وصف في محكم كتابه : إن هم إلا كالانعام بل هم اضل سبيلا .

منزه و پاک است نامهای او و ناگسستگی است نعمتهای او. کس را نرسد که او را در برابر اعمالش باز خواست کند و اوست که همگان را به باز خواست کشد. حمد و سپاس خداوندی را که اگر معرفت حمد خویش را از بندگان خود دریغ می‌داشت، در برابر آن همه نعمتها که از پس یکدیگر بر آنان فرو می‌فرستاد، آن نعمتها به کار می‌داشتند و لب به سپاسش نمی‌گشادند، به رزق او فراخ روزی می‌جستند و شکرش نمی‌گفتند. و اگر چنین می‌بودند از دایره انسانیت برون می‌افتادند و در زمره چارپایان در می‌آمدند. چنان می‌شدند که خدای تعالی در محکم تنزیل خود گفته است: «چون چارپایانند، بل از چارپایان هم گمراوتر.»

فطرت را تعریف کنید؛ و حد معرفت را بیان دارید!؟

فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها(روم ۳۰)

بدون هیچگونه انحراف به چپ و راست به آیین الهی روی آورید که خداوند انسانها را بر اساس آن آفریده است.

مامن مولود الا يُولد على الفطرة(توحيد صدوق ص ۳۳۱)

هیچ مولودی نیست مگر اینکه بر فطرت پاک (توحید و یگانه پرستی) به دنیا می‌آید. انسان با وجودیکه مختار است در پرتو قوه عقلیه انجام فعل را بعهده می‌گیرد و گاهی در انجام فعل دچار اشتباه می‌شود و بجای راه هدایت راه ضلالت را طی می‌کند پس به مرور از خوی انسانیت دور می‌شود.

فطرت در لغت:

فِطْرَتٌ بر وزن «فَعَلَهُ»، از ماده «فَطَرَ» مشتق شده و به معنای شَقِّ و پاره کردن، شکافتن، بیرون آمدن و جداسدن می‌باشد؛ مانند اینکه بذر شکافته می‌شود، سنبله از آن بیرون می‌آید و از قشر جدا می‌گردد. همچنین این لغت به معنای آفرینش می‌باشد. وزن «فَعَلَهُ» در زبان عربی بر نوع و کیفیت دلالت می‌کند. بر این اساس، معنای فطرت، یا نوعی از شکافتن است یا نوعی از آفرینش، اگرچه معنای دوم مشهورتر است.

راغب در مفردات می‌گوید: منظور از فطر، ایجاد و ابداع بوده و به يك معنا آن را نوآوری و آفرینش بدون سابقه می‌دانند.

نیز می نویسد: «الفطر، الابتدا و الاختراع» (ابن اثیر، ۴۲۶ق، ج ۳، ص ۴۵۷)؛ فطر آفرینش نو و پیدایش جدید است

علمانظر ایشان در مورد فطرت:

امام خمینی قدس سره: مقصود از فطرت الهی که خدای تعالی مردم را بر آن مفسور فرموده، حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت، خمیره آنها بر آن مخمر شده است. فطرت الهی از الطافی است که خدای تعالی آن را به انسان اختصاص داده و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این گونه فطرت هایی که ذکر می شود نیستند یا ناقص اند و یا بهره کمی از آن دارند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳).

آیت الله جوادی آملی: فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امر فطری یعنی آنچه که نوع آفرینش انسان، اقتضای آن را داشته و مشترك بین همه انسان هاست (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۴). انسان در هنگام تولد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و چنانچه از عقل و شرع تبعیت کند فطرتش شکوفا شده و به فعلیت می رسد (همان، ص ۱۴۴). فطرت، که همان بینش شهودی انسان به هستی و گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به خداوند است، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو، سرشته شده و جان انسانی به آن شیوه خلق شده است (همان، ص ۲۵).

آیت الله مصباح: چیزی را فطری می گوئیم که نوع خلقت انسان، اقتضای آن را داشته باشد و خدادادی و کمابیش مشترك بین همه افراد انسان باشد و از این رو، شامل همه بینش ها و گرایش های خدادادی انسان شود (مصباح، ۱۳۸۶، ص ۳۶). آنچه در این بین مشترك است این است که فطرت آفرینش ویژه انسان است و مشترك در میان همه انسان هاست.

نسبت بین فطرت با طبیعت و غریزه: فطرت نیز مانند غریزه و طبیعت يك امر تکوینی است؛ یعنی جزء سرشت انسان است و اکتسابی نیست و از غریزه آگاهانه تر است؛ به این معناکه انسان از وجود فطریات در خود آگاهی دارد. نیز غریزه محدود در امور مادی است، درحالی که فطرت، حالتی فراحوانی است و مربوط به مسائلی می شود که ما آنها را مسائل انسانی می دانیم (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۳).

صبغة الله. ومن احسن من الله صبغه.. « همان نوع رنگی می باشد که خدا در متن تکوین زده است؛ « (یعنی رنگ خدایی (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۰۸).

قرآن کریم، اسلام را صبغه الهی و نفوس آدمی می داند به گونه ای که خدا وقتی انسان را آفرید، او را با رنگ دین خواهی، توحید و یکتاپرستی خلق کرد؛ این رنگ توحیدی سازنده انسانیت انسان است و از ذات او جدا نیست و هر رنگی که رنگ دین الهی نباشد، رنگ آمیزی کاذب است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸).

حنیف یعنی کسی که به اسلام مایل و در آن ثابت است (ابن اثیر، ۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۵۱). **حنیف** (لغت حنیف به معنای حق گرا، حقیقت گرا، خداگرا و توحیدگراست (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۹۹).

نسبت حنیف و فطرت :

حنفیت در فطرت انسان، گرایش فطری به حق گرایی و حقیقت گرایی است (سیاهپوش، ۱۳۶۱، ص ۳۲).
طبرسی، حنیف به کسی می گویند که بر دین، راست و ثابت باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۹۶)

نسبت بین فطرت و شاکله:

بین فطرت و شاکله تفاوت های بسیاری وجود دارد؛ از جمله :

فطرت موهبتی است، نه کسبی، برخلاف شاکله که کسبی است .

فطرت مطابق فطرت الهی و حنیف است و خدا انسان را بر آن آفریده، برخلاف شاکله که گاهی متمایل به سمت حق و گاهی متمایل به سمت باطل است.

فطرت به غیر خدا استناد ندارد؛ زیرا بخشنده آن فقط خداست، برخلاف شاکله که به انسان استناد دارد.

فطرت قابل تبدیل نیست؛ نه خدا آن را عوض می کند و نه غیر خدا. خدا آن را تغییر نمی دهد؛ چون انسان را به «احسن تقویم» آفریده و تغییر احسن به غیر احسن اگرچه مقدور خداوند است، اما دلیلی ندارد؛ زیرا مخالف با حکمت اوست. برخلاف شاکله که چون ملکه ای انسانی است تبدیل پذیر است.

فطرت همانند روح انسانی از دو جهت به خداوند ارتباط دارد؛ یکی از سنخ وجود و دیگر اینکه تنها مبدأ فاعلی آن خداست. بنابراین، فطرت انسانی فقط به خدا ارتباط دارد، اما شاکله به خود انسان مربوط است. انسان گاهی با شکوفایی فطرت، شاکله اش به گونه ای شکل می گیرد که فقط حسنات از او صادر می شود و گاهی شاکله اش در جهت خلاف فطرت الهی شکل می گیرد و سیئه از او نمایان می شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۲-۱۸۴).

انواع گرایشهای فطری:

الف: حقیقت جویی: شناخت حقیقت برای انسان، مطلوبیت ذاتی و ارزش استقلالی دارد و این گمان که زیربنای اصلی میل به دانستن، کسب قدرت یا رفاه طلبی و مانند آن است، توهمی بیش نیست؛ وجود گرایش به شناخت حقیقت در انسان حتی اگر سود و نفع عملی نداشته باشد، امری وجدانی و بدیهی است. حقیقت یا حقیقت جویی از نظر فیلسوفان، همان کمال فطری است و انسان بالفطره می خواهد کمال پیدا کند؛ یعنی حقایق جهان را درک کند (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۷۵)

ب: فضیلت خواهی: یکی دیگر از گرایش های فطری در حوزه روان، میل و گرایش انسان به فضایل یا ارزش های اخلاقی است. انسان به صورت طبیعی به ارزش های اخلاقی (مانند عدالت و صداقت) گرایش دارد، همان گونه که ضدارزش ها را ناپسند می داند. برخی گمان کرده اند این گرایش به نحوی به گرایش مادی و منفعت طلبی بازمی گردد. این تصور، تصویری غلط است؛ زیرا اگر هیچ گونه منفعت و سود مادی فرض نشود، باز هم انسان به ارزش های اخلاقی گرایش دارد.

ج: زیبا خواهی (گرایش به جمال و زیبایی): بشر به طور فطری زیبایی و جمال را دوست دارد و آن را می طلبد. مقصود از زیبایی در اینجا، زیبایی در غیر افعال اختیاری، یعنی زیبایی یا جمال طبیعی است. وجود این میل فطری در انسان موجب پیدایش شاخه های گوناگون هنر و فرهنگ در تمدن بشری شده است و اسلام نیز آن را پذیرفته و حتی بخشی از اعجاز قرآن کریم، بر اساس هنر و زیبایی پایه ریزی شده است (اعرافی و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۴۳۹)

چ: میل به خلاقیت و ابتکار: این گرایش در انسان وجود دارد که می خواهد چیزی را که نبوده است بیافریند و خلق کند. کودک در صورتی که چیزی را خلق و ایجاد کند شادمان می گردد و احساس شخصیت می کند. خلاقیت و ابتکار، جدا از همه فوایدی که ممکن است بر آن مترتب شود، مطلوب بالذات انسان است (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۵۵)

س: میل به جاودانگی: یکی از مهم ترین گرایش های ثابت در نهاد بشر، تمایل او به جاودانگی است. هر انسانی با مراجعه به وجدان و درون خود، وجود این میل را در خود شهود می کند. تصور فنا و نابودی برای انسان وحشت آور است. هر فردی تمایل دارد از حیات جاودان برخوردار باشد. شیطان برای فریب آدم و حوا از همین تمایل استفاده کرد و شجره ممنوعه را درخت حیات معرفی کرد و چنین گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» (طه: ۱۲۰)؛ ایا نمی خواهی تو را به درخت جاودانگی راهنمایی کنم (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۷۷) برخی از فلاسفه مانند ملاصدرا و فیض کاشانی وجود فطرت را در نهاد انسان دلیل بر صحت و حقیقت معاد و زندگی جاودان می دانند و می گویند: اگر

انسان دارای زندگی جاودان و ابدی نبود، چرا دست آفرینش، چنین فطرتی را در نهاد آدمی به ودیعت می گذاشت، حال آنکه در دستگاه آفرینش و نظام هستی، چیزی گزاف و بیهوده خلق نشده است (شفیعی مازندرانی، ۱۳۶۷، ص ۵۵)

د: گرایش به عشق و پرستش: یکی از امیال فطری انسان، خضوع و کرنش در برابر محبوب و معشوق است که در برابر هر محبوبی با درجه حب به او ظهور می کند و مصداق می یابد. از سوی دیگر، معشوق و محبوب نهایی انسان، کمال مطلق است و کمال مطلق همان خدای متعال است. بنابراین، عبادت و پرستش خدای متعال امری کاملاً فطری است و یکی از اساسی ترین نیازهای روحی انسان به شمار می رود (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۹۹)

ر: کمال جویی: میل به کمال، یکی از اصیل ترین امیال انسان است و می توان آن را منشأ و اساس بسیاری از امیال فطری دانست؛ یعنی انسان می خواهد سعه وجودی هرچه بیشتری بیابد و علمش، قدرتش، اراده اش و حیاتش، همه و همه نامحدود و مطلق گردد. میل به کمال، فقط به انسان اختصاص ندارد، بلکه شامل حیوان نیز می شود. آنچه ویژه انسان است، درجه خاصی از این کمال است که در حیوان یافت نمی شود. به بیان دیگر، تفاوت میان انسان و حیوان در حوزه تشخیص مصداق کمال است. حکما و عرفا بر وجود این گرایش فطری تأکید بسیار کرده اند. آیت الله شاه آبادی می گویند: اگر ما به فطرت رجوع کنیم می یابیم که او عاشق کمال مطلق (خداوند تعالی) است به طوری که اگر به همه حقایق کیهانی آگاه شود، آن را آرزو می کند. (همان ص ۸۱-۸۳)

منابع

، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین (۱۳۷۹)

، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، قم، دارالتفسیر، (ابن اثیر، مبارک بن محمد (۴۲۶) اق

آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم تربیت و مبانی آن، تهران، (اعرافی، علیرضا و دیگران (۱۳۷۷) سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

، چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، (امام خمینی، روح الله (۱۳۶۸)

، المحاسن، چ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، (برقی، احمدبن محمدبن خالد (۱۳۷۱) اق

ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (جعفری، محمدتقی (۱۳۶۸)

حیات حقیقی انسان در قرآن، قم، اسراء، (جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)

حدّ معرفت انسان این است که راه سالم و حقیقی را انتخاب کند و در این مسیر خود را رشد دهد و بر اساس کسب این توفیق، خدا را شاکر باشد. "أنا هديناه السبيل أَمَا شَاكِرًا وِ أَمَا كَفُورًا" (انسان ۳)

گاهی انسان از جانب پروردگار توفیقاتی را کسب می نماید ولی ناگهان از مسیر حق جدا می شود و فی نفسه در حدّ بهیمیة تنزل می یابد.

امام صادق علیه السلام در مورد کمترین حدّ معرفت فرمودند:

أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوءَةِ وَ وَاِرْتُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ

وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ النَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ

کمترین حد معرفت امام این است که او را همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم جز در نبوت، و وارث آنحضرت، و اینکه اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول خداست، و در هر امری به او تسلیم شدن، و ارجاع دادن هر کاری به ایشان و اخذ نظر ایشان در آن کار. (بحار الانوار ج ۴؛ ص ۵).

مفسر قرآن کریم ایت الله جوادی آملی با بیان اینکه معرفت انسان های مادی گرا در حد معرفت نباتی و گیاهی است تاکید کرد: فطرت پذیری از جمله ویژگی های کلام الهی و قرآن کریم است.

فاصله انسانیت و قوه بهیمیة چقدر است؟

آنچه این فاصله را پر می سازد و نمی گذارد انسان برده خود و یا دیگران شود قوه عقلیه است. زمانیکه عقل از فعالیت بیفتد جهل حاکم شده، بنا براین تفکر و اندیشه فراموش می شود که این خلاف فطرت است. فراموش شدن تفکر و اندیشه زیان بسیاری برای بشر دارد زیرا خوی بهیمیّت سراسر وجود انسان را تحت الشعاع قرار می دهد، خداوند متعال در قرآن می فرماید " ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا"

و الحمد لله علي ما عرفنا من نفسه ، و الهنا من شكره ، و فتح لنا من ابواب العلم بربوبيته ، و دلنا عليه من الاخلاص له في توحيدة ، و جنبنا من الالحاد و الشك في امره .حمدا نعمر به فيمن حمده من خلقه ، و نسبق به من سبق الي رضاه و عفوهِ .حمدا يضيء لنا به ظلمات البرزخ ، و يسهل علينا به سبيل المبعث ، و يشرف به منازلنا عند مواقف الاشهاد ، يوم تجزي كل نفس بما كسبت و هم لا يظلمون ، يوم لا يغني مولاي عن مولاي شيئا و لا هم ينصرون .حمدا يرتفع منا الي

اعلیٰ علیین فی کتاب مرقوم یشهده المقربون . حمدا تقربه عیوننا إذا برقت الابصار ، و تبیض به وجوهنا إذا اسودت الابصار . حمدا نعتق به من الیم نار الله الی کریم جوار الله . حمدا نزاحم به ملائکته المقربین ، و نضام به انبیاء المرسلین فی دار المقامة التي لا تزول ، و محل کرامته التي لا تحول .

حمد و سپاس خداوندی را که خود را به ما شناسانید و شیوه سپاسگزاری اش را به ما الهام کرد و ابواب علم ربوبیت خویش را به روی ما بگشاد و ما را به اخلاص در توحید او راه نمود و از الحاد و تردید در امر وی به دور داشت. او را سپاس گوئیم، چنان سپاسی که چون در میان سپاسگزارانش زیستن گیریم، همواره با ما باشد و به یاری آن از همه آنان که خواستار خشنودی و بخشایش او هستند گوی سبقت بر بایم. آن چنان سپاسی که تابشش تاریکی وحشت افزای گور بر ما روشن گرداند و راه رستخیز برای ما هموار سازد و در آن روز که هر کس به جزای عمل خویش رسد و بر کس ستم نرود و هیچ دوستی از دوست خویش دفع مضرت نتواند و کس به کس یاری نرساند، چون در موقف بازخواست ایستیم، منزلت ما برافرازد و بر مرتبت ما بیفزاید .

حمد و سپاسی آنچنان که نوشته در نامه عمل ما به اعلیٰ علیین فرا رود و فرشتگان مقرب بر آن گواهی دهند .

حمد و سپاسی آنچنان که در آن روز که دیدگان را پرده حیرت فرو گیرد، دیدگان ما بدان روشنی گیرد و در آن روز که گروهی سیه روی شوند، ما سپید روی گردیم .

حمد و سپاسی آنچنان که ما را از آتش دردناک خداوندی برهاند و در جوار کرمش بنشانند .

حمد و سپاسی آنچنان که ما را با فرشتگان مقرب او همنشین سازد و در آن سرای جاوید که جایگاه کرامت همیشگی اوست با پیامبران مرسل همدوش گرداند .

مراحل شکر گذاری کدام است؟

بر طبق آیات الهی مراحل شکر گذاری اینچنین است:

- ۱- آیا خداوند تعالیٰ به شما نعمت نداد پس چرا شکر گزار نیستید؟
- ۲- آیا خداوند شما را هدایت نکرد؟ پس چرا شاکر نیستید؟
- ۳- آیا خداوند نعمت قرآن و ولایت را به شما معرفی نکرد، پس چرا شکر گذاری نمی کنید؟
- ۴- آیا خداوند تعالیٰ روزی حلال و طیب را به شما ارزانی نداشت، پس چرا شاکر نیستید؟
- ۵- آیا خداوند تعالیٰ، گوش و چشم و زبان، دست و پا و غیره را نعمت وجود شما قرار نداد و به شما نگفت از آن بهره گیرید؟ پس چرا شاکر نیستید و در مسیر ناحق از آن استفاده می کنید؟
- ۶- آیا خداوند به شما نفرمود که از فضل من بهره بگیرید، و کاری نکنید که عدل من شامل شما گردد!؟
- ۷- آیا خداوند تعالیٰ در قرآن نفرمود "در برابر آزمایشهایم از بندگان بهترین عمل یعنی شکر گذاری را توقع دارم. پس چرا شاکر نیستید؟
- ۸- آیا خداوند تعالیٰ در قرآن نفرمود؛ هرچه منفعت در معاملات و تجارت می خواهید از من بخواهید نه از دیگران! که این نوعی شکر گذاری است ولی شما عمل نمی کنید و شاکر نیستید!؟
- ۹- آیا خداوند در قرآن نفرمود، مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، پس چرا فراموش می کنید که در لسان و عمل شاکر باشید؟
- ۱۰- آیا خداوند تعالیٰ نفرمود، در برابر حکمتی که به شما می آموزم شاکر باشید پس چرا شتاب ندارید؟

نتیجه: اینک‌ه خداوند در قرآن می فرماید "قلیلٌ من عبادى الشکور".

شناخت نعمتها:

آیا ما نعمتهای الهی را می شناسیم؟
نزول نعمتها بر بندگان از سوی خداوند تعالی از روی فضل و حکمت و علمش است. نزول نعمتها بر همه افراد بشر عام و خاص می باشد سفید و سیاه و زرد و دیگر نژادها برای خدا فرقی ندارد.
یتیم نعمته علیک و آل یعقوب.. (آیوسف)

خداوند در برابر عرضه نعمتها به بشر چه توقعی از بشر دارد؟
یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم؛ پاک بودن و پاک زندگی کردن و آخرت را بر دنیا ترجیح ندادن.
شناخت نعمتهای ظاهری و باطنی.... اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة (۲۰ لقمان)

نتیجه کفران نعمت:

پوشیدن لباس گرسنگی و درماندگی (نحل ۱۱۲) فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

چه کسانی لیاقت دریافت نعمت الهی را دارند؟

الف: خداشناسی، کسانی که خداشناس باشند و سر تعظیم در برابر نعمت های الهی فرو آورند.

ب: اخلاص در عمل، کسانی که اخلاص در عمل دارند.

ج: خشنودی خدا، کسانی که بسوی خشنودی خداوند شتاب می کنند و در استغفار و عفو پیشی می گیرند.

د: کسانی که از کجروی و شک و تردید بدور هستند.

ر: کسانی که عزت دنیا و آخرت را طالب هستند و خواری دنیا و آخرت را به هیچ وجه نمی پسندند.

اليوم تجزى كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون (غافر ۱۷)

حاکمیت مطلقه چیست و حاکم مطلق کیست؟ اثرات شکرگذاری در حساب قیامت را بیان دارید؟

پاسخ:

حاکمیت مطلق در جهان آفرینش کسی جزء خداوند تعالی نیست. اوست که خالقیت، مالکیت، ربوبیت جهان را بر عهده دارد. آثار حاکمیت مطلقه پروردگار در روز قیامت، روز پاداش و کیفر نسبت به اعمال انسان، روزی که هر کس نتیجه عمل خود را می بیند. خداوند در آخرت به کسی ظلم نمی کند این انسانها هستند که بر خود در دنیا ظلم کرده اند که ظلم آنان بخود در نتیجه جهل آنها بخود بوده است.

یوم لا یغنی مولى عن مولى شیئا و لا هم ینصرون:

روز فصل و جدایی چه روزی است؟

پاسخ: روز حساب، روزی که انسان از همه کس و همه چیز؛ دوست؛ فامیل، فرزند، و تمام تعلقات خود جدا می شود جزء عملش.

مولی در آیه یعنی دوست، سرپرست، ولی نعمت، همسایه، یاور است که هر یک از اینها باشد توانایی حل کوچکترین مشکل از مشکلات قیامت را ندارند.

فوائد شکر در قیامت به چه صورت است؟

بنده بر اثر شکر گذاری خداوند در دنیا، مقرب الهی قرار می گیرد و جایگاهش در اعلیٰ علین بالا می رود به گونه ای که رویها سفید باشد. فرق است مابین روی سفید و روی سیاه در قیامت.

رو سفیدی و رو سیاهی در قیامت، در حقیقت تجسم همان حالات و روحیات انسان در دنیاست. کسانی که در دنیا ولایت خدا را پذیرفته اند، خداوند آنها را از ظلمات به نور می برد و در آن روز با چهره‌ای نورانی حاضر می شوند، ولی آنان که به ولایت طاغوت گردن نهاده اند، طاغوت‌ها آنان را از نور به ظلمات هوس و تفرقه و شرک و جهل سوق می دهند و در قیامت در سیاهی و تاریکی محسوس می شوند.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُتَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (آل عمران - ۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آل عمران ۱۰۷)

قیامت) روزی (است) که صورت هایی سفید و نورانی، و صورت هایی سیاه می شوند. پس کسانی که رو سیاه شدند، (از آنان سوال می شود): آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به خاطر کفرتان عذاب الهی را بچشید؛ اما آنان که رو سفید شدند، غرق در رحمت خدا شده و در آن جاودانه اند.

چهره های نورانی و تاریک را در قرآن تعریف نمایید؟

باید دانست که چگونه کفر و تفرقه و نفاق و بازگشت به جاهلیت، موجب رو سیاهی است و چگونه اسلام و ایمان و اتحاد و صمیمیت موجب رو سفیدی است.

آیات فوق می گوید: در روز رستاخیز چهره هایی نورانی و چهره هایی تاریک و سیاه خواهد بود. به آنها که چهره های سیاه و تاریک دارند گفته می شود: چرا بعد از ایمان، راه کفر را پیمودید و چرا بعد از اتحاد در پرتو اسلام، راه نفاق و جاهلیت را پیش گرفتید؟ در مقابل آنها مومنان متحد، غرق در دریای رحمت الهی خواهند بود و جاودانه در آن زندگی آرام بخش بسر می برند

بارها یادآور شده‌ایم که حالت و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او در جهان دیگر تجسمی از اعمال و روحیات و افکار او در این جهان است، و به تعبیر دیگر هر کاری که از انسان در این جهان سر می زند، آثار وسیع و گسترده‌ای در روح انسان باقی می گذارد که در این دنیا ممکن است به آسانی درک نشود، ولی در رستاخیز، پس از دگرگونی ها و تکامل هایی که در آن رخ می دهد، با واقعیت حقیقی خود جلوه می کند و چون در آنجا حاکمیت و تجلی روح بیشتر است آثار آن حتی در جسم منعکس خواهد شد.

همان طور که ایمان و اتحاد در این جهان مایه رو سفیدی است، و به عکس، ملت پراکنده و بی ایمان

مردمی رو سیاهند. این رو سفیدی و روسیاهی در دنیا مجازی است که شکل " حقیقی " آن در آخرت به نمایش در می آید و صاحبان آنها با چهره های سفید و درخشان، و یا سیاه و تاریک محشور می گردند.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (زمر ۶۰)

دروغ بستن به خداوند مراحل دارد از آن جمله:

الف) برای خداوند شریک قرار دادن

ب) خدا را به چیزی شبیه کردن

ج) فرشتگان را فرزند خدا دانستن

د) کار زشت خود را به خداوند نسبت دادن

بحث لغوی :

تبیض: از باب افتعال به معنی سفیدی است.

تسود از سواد به معنی سیاهی است.

نکات مهم:

خدا در قرآن شانزده مرتبه کفر بعد از ایمان، دو بار کفر بعد از اسلام، سه بار گوساله پرستی بعد پرستی، و بیست و هفت مرتبه انکار بعد از علم و بیته، مطرح شده که همه این موارد نشان دهنده خطر ارتداد برای همه ما، و هشدار جدی است برای دور شدن از خطر روسیاهی.

ظاهراً «یوم» ظرف عذابی است که در آیه آمده یعنی این عذاب در روزی است که در آن بجای چهره هایی سفید، چهره هایی سیاه خواهند بود.

مفهوم این آیات آن است که سیه رویان کسانی هستند که بعد از ایمان آوردن و آمدن دلایل روشن، اختلاف کرده اند، راه کفر و نفاق افکنده اند و سفید رویان آنهایی هستند که به دین حق باقی مانده اند.

در آیات دیگری نیز راجع به سیاه و سفید بودن چهره های مردمان در قیامت اشاره شده است، اینها آثار اعمال نیک و بد است که در چهره ها آشکار خواهد شد..

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند. (۱۰۵ آل عمران) بعد که آیه (۱۰۶) نوشته می شود ابتداء سیاه چشمان روز قیامت را نشان می دهد که تفرقه ایجاد کردند و تفرقه و اختلاف آنان را از دین بیرون کرد و نتیجه حاصل آن سیه رویی است. ولی آنان که مراقبت از دین کردند و خود را از پراکندگی نجات دادند رویشان سفید و عاقبت بخیر هستند.

و الحمد لله الذي اختار لنا محاسن الخلق ، و اجري علينا طبيبات الرزق . و جعل لنا الفضيلة بالملكة علي جميع الخلق ، فكل خليفته منقادة لنا بقدرته ، و صائرة الي طاعتنا بعزته .

حمد خداوندی را که سیرتها و صورتهای پسندیده را برای ما برگزید و روزیهای خوش و نیکو را به ما ارزانی داشت. خداوندی که ما را آن گونه برتری داد که بر همه آفریدگان سلطه یابیم، چندان که به قدرت او هر آفریده فرمانبردار ماست و به عزت او در ربه طاعت ما .
در این فراز خداوند تعالی نعمتهای زیبا و روزیهای پاکیزه خود را که برای بشر روان ساخته است به رخ انسان می کشد و هر انسان را برترین خلق خودش معرفی می کند.

آیا خداوند در برابر این نعمتها از بسر توقعی دارد؟

بندگان فرمان الهی را به نسبت قدرت و توانائی خود باید اطاعت کنند و اگر فرمان الهی را انجام ندهند از سلک عبد بودن خارج اند و در سلک آزادگان در می آیند.

قرآن در بیان مراتب آفرینش انسان ، آخرین مرحله آنرا که با نفخه روح در کالبد وی صورت می پذیرد با این جمله یاد می کند " ثم انشانا خلقاً آخر.....(مومنون ۱۴) آنگاه او را موجودی دیگر قرار دادیم.

صفات انسان که او را برترین خلق آفرینش قرار داد نام ببرید؟

- ۱- کمالات معنوی
- ۲- تقوی و پرهیزگاری
- ۳- ارزشهای اخلاقی
- ۴- رعایت شیوه و سنت الهی
- ۵- شکر گذاری برای نعمتهای فراوان الهی
- ۶- انسان موجودی است مختار و انتخابگر که در پرتو تشخیص خویش ، در دو راهیهای زندگی ، آزادی انتخاب و عمل دارد به گونه ای که راه رشد و تعالی به روی او باز است .
- ۷- شناخت مسئولیتها

مسئولیت انسان در دنیا چیست؟

- ۱- مسئولیت در برابر خدا و شناخت موهبتهای الهی
- ۲- مسئول در برابر پیامبران و رهبران الهی
- ۳- مسئول در برابر اعضاء بدن، که از گوش و چشم و دل سوال می شود، إنّ السمع و البصر و الفواد كلّ اولئك كان عنه مسئولوا(اسراء ۳۶)
- ۴- همیشه بداند که او رها شده ، آفریده نشده "أحسب الانسان أن يترك سدى (قیامت ۳۶)

چرا خداوند انسان را بر دیگر مخلوقاتش مسلط کرد؟

پاسخ:

خداوند بشر را با عقل و خرد که تابع اندیشه پاک باشد خلق کرد بطوریکه این عقل و خرد در هیچک
یک از مخلوقاتش وجود ندارد.

آیا انسان بر ملائکه می تواند مسلط گردد؟

پاسخ:

مرحله دیگر سپاس از خداوند تعالی بخاطر زیباییها و استفاده از روزیهای پاکیزه است که در دنیا
بخاطر انسان خلق کرده است.

نقش ملائکه بر انسان که از مخلوقات دیگر خداوندی هستند چیست؟

نقش ملائکه بر انسان که یکی از مخلوقات الهی است این است که هر کدام از آن قدرت مجرد علاوه
بر مسئولیت شناسی، نوع عملکرد آنها مطابق اوامر الهی است و خداوند آنها را خلق کرد تا با
نیروی الهی به بشر خدمت کنند. از این جهت همه ملائکه بنا بر خواست نیروی الهی در اطاعت از
انسانها ناچارند.

**فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ
يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ** «حجر (۱۵)، آیه ۲۹-۳۰؛ «وقتی که انسان را درست کردم و از روح خود در آن
دمیدم، پیش او به سجده در افتید؛ پس فرشتگان همگی يك سره سجده کردند؛ جز ابلیس که خودداری
کرد از این که با سجدهکنندگان باشد.

والحمد لله الذي اغلق عنا باب الحاجة إلا اليه ، فكيف نطيق حمده ؟ أم متي نُؤدي شكره؟ ! لا ، متي ؟

سپاس خداوندی را که جز به خود، در نیاز را به روی ما فرو بست .

چگونه از حمد او بر آییم؟ کی سپاسش توانیم گفت؟ نمی توانیم، کی توانیم؟

در این فراز خداوند را سپاس می گوئیم به جهت اینکه خود را معدن نیاز بندگان و محل رجوع آنان
قرار داده و در های نیاز به دیگران را بر روی بندگان خود بسته است.

چرا انسان در سپاسگزاری از خداوند غفلت دارد؟

بشر باید خودش را بشناسد و از هوش و استعداد و زیرکی خود استفاده نماید. وزمانی که بشر اوقات
خود را غنیمت بدارد و به طور شایسته و بر مبنای اهداف بلند برنامه ریزی نماید نه تنها استعداد او به
خاموشی نمی گراید بلکه رشد و تقویت می یابد، و در این فعالیت ، فطرت خداشناسی او نیز همواره
تقویت خواهد شد و او با برنامه ریزی دقیق خود در جهت رضای خداوند حرکت ایده آل به سمت
ترقی خواهد داشت. و این تلاش ارزشمند است و سپاس و شکر الهی را در خود نهفته دارد. پس او یک
انسان کامل است زیرا اوقات خود را غنیمت داشته ، تلاش ارزشمند شیوه او در دنیا بوده ، در جهت
رضای خدا حرکت کرده ، در مسیر پیشرفت هرگز انحراف نداشته است و چنین شخصی که خداوند از
او راضی باشد توفیقات و موفقیتهايش بیشتر و بیشتر خواهد شد.

غفلت «دارای مفهوم وسیع و گسترده ای است که هر گونه بی خبری از شریط زمان و مکانی(که انسان در آن زندگی می کند) و از واقعیت های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان ها می دهد را شامل می شود.

بی خبری از این واقعیت ها و نداشتن موضع گیری صحیح در برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان ها است، خطری که هر لحظه ممکن است، دامن انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد.

شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت بسیار، اموال و سرمایه های عظیمی به دست آورده بود، اما بر اثر یک لحظه «غفلت» آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد، انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام «غفلت» در یک لحظه کوتاه، سرمایه های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند.

به همین دلیل علمای اخلاق، بحث های وسیعی درباره «غفلت» و ذکر و بیداری(که نقطه مقابل آن است) در کتاب های خود آورده اند و از عواملی که می تواند پرده های «غفلت» را کنار زند و انسان را از خواب «غفلت» بیدار کند، بحث نموده اند.

با این مقدمه، به قرآن مجید مراجعه می کنیم و اهمیتی را که این کتاب بزرگ آسمانی بر این امر قایل شده، در آیات زیر مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- **و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون** (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل ها(عقل ها) بی دارند که با آن(اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند. (زیرا با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!)

۲- **و اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین** (سوره انبیاء، آیه ۹۷) - و وعده حق(قیامت) نزدیک می شود، در آن هنگام چشم های کافران از وحشت، از حرکت باز می ماند،(می گویند) ای وای! بر ما که از این(جریان) در غفلت بودیم، بلکه ماستمکار بودیم!

۳- **و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه و لا تعدعیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا** (سوره کهف، آیه ۲۸) با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او رامی طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها بر مگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.

۴- **ان الذین لا یرجون لقائنا و رضوا بالحیة الدنیا و اطمانوا بها و الذین هم عن آياتنا غافلون** (سوره یونس، آیه ۷ و ۸-) آنها که ایمان به ملاقات

ما(و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند-(همه) آنها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند!

۵- يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون (سوره روم، آیه ۷- آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت(و پایان کار) غافلند!)

۶- ساصرف عن آیاتی الذین يتكبرون فی الارض بغير الحق و ان یروا کل آية لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یخذوه سبیلاذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین (سوره اعراف، آیه ۱۴۶) به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از(ایمان به) آیات خود منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند. اگر راه هدایت را ببینند آن راه خود انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند آن راه خود انتخاب می کنند!(همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

۷- فانتقمنا منهم فاغرقتناهم فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین (سوره اعراف، آیه ۱۳۶ سر انجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم، زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.)

۸- فاذا ركبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذاهم یشرکون (سوره عنکبوت، آیه ۶۵) هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند(و غیر او را فراموش می کنند)، اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

۹- و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین (سوره زخرف، آیه ۳۶- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم، پس همواره قرین اوست!)

۱۰- ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون (سوره اعراف، آیه ۲۰۱ هنگامی که پرهیزگاران، گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد(خدا و پاداش و کیفر او) می افتند(و در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند!)

۱۱- لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (سوره ق، آیه ۲۲) (به او خطاب می شود) تو از این صحنه(و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملا تیزبین است!

۱۲- و انذرهم یوم الحسرة ان قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون(سوره مریم، آیه ۳۹)

- آنان را از روز حسرت(روز رستاخیز که برای همه مایه تاسف است) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد و آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند!

عوامل غفلت:

غرور و خودبینی - مستی نعمت- عاقبت و سلامت جسمانی - آرزوهای دراز-

عواقب شوم غفلت :

عواقب شوم غفلت که آثار سوء گناه را در پی دارد و باعث خسارتهای جبران ناپذیر می گردد. غفلت مایه قساوت قلب (بر اثر گناه ریزش رحمت الهی، قلب چون بیابان خشک و سوزان، نتیجه سنگدلی) غفلت و دوری از خدا- غفلت و فساد اعمال.

غفلت و نشانه های آن:

شک و تردید- سردرگمی- عدم توجه به آینده- سهو و لهو و نسیان- همنشینی با مفسدان – صرف کردن عمر در اموری که هیچ سودی برای آخرت ندارد.

راههای زودودن غفلت :

عبرت از تاریخ- استمرار و دوام ذکر- نماز با حضور قلب- تفکر و اندیشه – تغییر محیط- یقظه و بیداری در همه زمانها و در همه مکانه-ا

بسیاری از محیطها به طور طبیعی غفلت زاست. مجالس غافلین و بطالین (بیهوده کاران)، جلسات لهو و لعب، خانه های پر زرق و برق و اشرافی، انسان را به سوی «غفلت» می کشاند، حتی بسیاری از شهرها در دنیای امروز، مبدل به کانون «غفلت» و فساد شده است.

یکی از راه های رهایی از چنگال «غفلت» ترک شرکت در این گونه جلسات و اماکن و هجرت از شهرهای آلوده به فساد است، در غیر این صورت، رهایی از دیو «غفلت» بسیار مشکل است.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه، به هنگام مناجات با خدا در بیان یکی از عوامل سلب توفیق، عرض می کنند: «او لعلک رایتی آلف مجالس البطالین فبینی و بینهم خلینتی، شاید مرا علاقه مند به مجالس غافلین دیدی و مرا در میان آنها رها ساختی.»

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «احذر منازل الغفلة والجفاء و قلة الاعوان علی طاعة الله، از منزلگاههای «غفلت» و خشونت و جایی که یار و مددکاری بر اطاعت خدا ندارید، بپرهیز» (شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۵۸۵)

راه و رسم رسیدن به حاجت چیست؟

"ادعونی استجب لکم" (غافر ۶) خداوند در قرآن فرمود: از من بخواهید تا اجابت کنم.

رو انداختن به دیگران برای حاجات خود همان و گذار شدن به غیر خداوند است که هلاکت دائمی را در زندگی بشر بوجود می آورد. از خداوند تعالی همه چیز را بخواهید و برای رسیدن به حاجت خود از تنها وسیله که عترت (اهل بیت) است استفاده نمایید. "وابتغوا الیه الوسیله" (۳۵ مائده) خداوند را به حق این بزرگواران قسم دهید تا حاجت شما برآورده شود. این همه نعمت برای مردم دنیا، موجودات و جانداران و غیره ولی خداوند می فرماید: "قلیلا من عبادی الشکور" "براستی وظیفه ما چیست...؟ یک قطره از دریا بیرون افتد خشک می شود؛ تکلیف چیست.....؟"

و الحمد لله الذي ركب فينا الات البسط ، و جعل لنا ادوات القبض ، و متعنا بارواح الحيوة ، و اثبت فينا جوارح الاعمال ، و غذانا بطيبات الرزق ، و اغنانا بفضله ، و اقنانا بمنه . ثم امرنا ليختبر طاعتنا ، و نهانا ليبتلئ شكرنا ، فخالفنا عن طريق امره ، و ركبنا متون زجره ، فلم يبتدرنا بعقوبته ، و لم يعاجلنا بنقمته ، بل تأانا برحمته تكرما ، و انتظر مراجعتنا برأفته حلما .

حمد خداوندی را که در پیکر ما ابزارهایی نهاد که توان بست و گشادمان باشد و به نعمت روح، زندگیمان عنایت فرمود و اندامهایی داد که به نیروی آنها کارها توانیم ساخت و ما را از هر چه خوش و گوارنده است روزی داد و به فضل خویش بی‌نیاز گردانید و به من و کرم خود سرمایه بخشید. و تا فرمانبرداری و سپاسگزاریمان بیازماید، به کارهایی فرمان داد و از کارهایی نهی فرمود. چون از فرمانش سر برتافتیم و بر مرکب عصیان برنشستیم، به عقوبت ما نشتافت و در انتقام از ما تعجیل روا نداشت، بلکه به رحمت و کرامت خویش ما را زمان داد و به رأفت و حلم خود مهلت عطا فرمود، باشد که بازگردیم .

سالک راه خدا پس از مدتی سلوک با دو حالت روبه‌رو می‌شود که یکی برای او شیرین است و دیگری تلخ، یکی مطلوب است و دیگری منفور، یکی مستی می‌آورد و دیگری خستگی و خلاصه یکی سبک‌بالی ایجاد می‌کند و دیگری بی‌حالی. این دو حال عبارتند از بسط و قبض. قبض و بسط الهی، هر دو مصداق لطف است.

پایه های قبض و بسط، و چگونگی آن را شرح دهید؟

پاسخ:

۱- دانشمندان گفته اند : همیشه چیزهائی بسیار برای کشف و یاد گیری حتی در بدن انسان وجود دارد.

۲- کافر و منافق و فاسق و در یک کلمه بریدگان از خداوند همیشه در تنگی و تنش و مؤمن در گشایش و آرامش، کافر، همیشه شیطان قرین اوست که او را به سمت تاریکیها و دو دلی و بی هدفی می برد "ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین(زخرف ۳۶)
قبض و بسط می تواند مرحله سلوک الی الله برای همه سالکان باشد. در مرحله قبض انسان در حالت روحی خود سر سنگین است . اگر سالک به حالت قبض مبتلا شد باید ببیند چه کرده است؟ آیا دلی را رنجانده یا ادبی از اداب سلوک را ترک کرده است؟ و یا حقی از حقوق دیگران را نادیده گرفته است؟

پس نخستین قدم برای سالک برای رفع قبض باید کارهایی را انجام دهد که در ایجاد بسط روحی نقش دارد:

- ۱- زودودن هم و غم از انسانی دیگر
- ۲- صدقه پنهانی دادن به نیازمندان
- ۳- قرائت قرآن با صوت حزین و با توجه تام
- ۴- زیارت اهل قبور و اولیاء و علماء
- ۵- زیارت عتبات باشرایط و اداب
- ۶- شرکت در مجالس عزای اهل بیت عصمت بخصوص سید الشهداء(ع)

- ۷- خدمت خالصانه به پدر و مادر
- ۸- خدمت خالصانه به اساتید راه خدا
- ۹- بهره گیری از دعای دیگران

حال اگر انسان دچار قبض روحی شد آیا می تواند از شاگردان باشد؟

خداوند شیوه بدست آوردن آسایش و آرامش را به انسان آموخته است، و بعضی جوارح و اجزاء بدن انسان را برای خدمت به بشریت فعال ساخته است. او به فضل خود و لطف و برکت وجودی خودش ما را توانگر ساخت و سرمایه ای بما بخشید، سپس ما را به اطاعت خود امر کرد و برای اینکه شکرمان را بیازماید ما را از ارتکاب نواهی باز داشت. حال با دانستن این همه نعمت که محل شکر است چرا انسان به سوی آنچه که نهی شده قدم بر می دارد و از راه امر به معروف منحرف می شود و بر مرکب نهی خداوندی سوار می شود. اینجا دیگر برای بنده جز عقاب نمی ماند پس او بنده ای ناشکراست که قدر نعمتهای الهی را نشناخته است و عقاب الهی نتیجه اعمالش است.

خداوند چگونه انسانها را عقاب می کند؟

خداوند در عقاب انسانها تعجیل نمی کند بلکه تنها راه او مدارا با بنده است. خداوند مهربان است و منتظر می ماند تا بنده مسیرش را از انحراف تغییر دهد بنابراین وظیفه انسان استفاده از این فرصتهاست تا بخود بیاید و توبه کند.

مرحوم حاج شیخ حسن علی اصفهانی فرموده اند:

در طول عمرم يك بار نماز صبح من قضا شد و همان روز پسري داشتم از دنيا رفت (ر.ک: نشان از بی نشان ها، ص ۳۱)

انواع بسط و اقباض:

از آنچه گذشت دانسته شد که قبض و بسط دارای چند نوع است .:

- "قبض و بسط برای مؤمنین عادی ."
- "قبض و بسط برای سالکان راه خدا ."
- "قبض و بسط برای عارفان کامل ."

این سه را می توان عرفانی و سلوکی ایمانی یا توحیدی نامید.

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وِ إِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمَلُوهَا عَلَي النَّوَابِلِ وِ إِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَي الْفَرَائِضِ

جانها را اقبال و ادباری است، پس هرگاه سرحال بود بر مستحبات و اداریش و هرگاه بی حال بود، « بر واجبات اکتفا کنید (نهج البلاغه حکمتها)

مرحوم سید هاشم حدّاد در نامه‌ای خطاب به شاگردش مرحوم علامه طهرانی می‌نویسد:
«چرا دلت از من گرفته؟ وقتی دلت از من گرفته می‌شود، قبض بر بنده حاصل می‌شود»

درباره ارتباط این استاد و شاگرد، مرحوم حدّاد گفته است :

«هر کجای عالم باشی، ما با توایم. رفاقت و پیوند ما طوری به هم زده شده که قابل انفکاک نیست»

(کتاب ایشان روح مجردص ۵۳۷)

سالک باید تلاش کند که هیچ‌گونه گناه کبیره‌ای از او سر نزند. به‌ویژه گناهان کبیره‌ای که حقّ الناس هم در آن پایمال می‌شود، مانند: تهمت، غیبت، رشومخواری و ... اصولاً گناه دل را می‌میراند و جان را افسرده می‌سازد و این است قبض در انسان . والسلام

و الحمد لله الذي دلنا على التوبة التي لم نفدها إلا من فضله ، فلو لم نعتد من فضله إلا بها لقد حسن بلاؤه عندنا ، و جل احسانه الينا ، و جسّم فضله علينا . فما هكذا كانت سنته في التوبة لمن كان قبلنا ، لقد وضع عنا ما لا طاقة لنا به ، و لم يكلفنا الا وسعا ، و لم يجشمننا إلا يسرا ، و لم يدع لاحد منا حجة و لا عذرا . فإلهالك منا من هلك عليه ، و السعيد منا من رغب اليه .

حمد و سپاس خداوندی را که ما را به توبه راه نمود. و اگر پرتو فضل او نبود، هرگز بدان راه نمی‌یافتیم. و اگر از فضل او تنها به همین يك نعمت بسنده می‌کردیم، باز هم دهش او به ما نیکو و احسان او در حق ما جلیل و فضل و کرمش بس کرامند می‌بود، که روش او در قبول توبه پیشینیان نه چنین بود. ما را از هر چه فراتر از تاب و توانمان بود معاف داشت و جز به اندازه توانمان تکلیف نفرمود و جز به اعمال سهل و آسانمان وا نداشت، تا هیچ يك از ما را عذری و حجتی نماند .
هر که از ما سر از فرمانش برتابد، کارش به شقاوت کشد و آن که به درگاه او روی کند، تاج سعادت بر سر نهد .

خداوند به انسان مهلت می دهد ، چرا مهلت ، این انتظار برای چیست؟

خداوند به انسان مهلت می دهد تا از انحرافات دور شود. ایکاش انسان شعور و درک این مهلت را داشت. ایکاش انسان در این مهلت خداوندی که بسی شکرانه دارد خطا نمی‌کرد . ایکاش انسان در این مهلت خداوندی به خود می آمد و توبه می‌کرد . فضل او بر این انتظار ، توبه انسان است. توبه بزرگترین نعمتی است که خداوند از آدم تا قیامت برای انسان قرار داده تا راه چاره ای باشد بسوی زندگی بهتر و سعادت‌مندتر در دنیا و آخرت.

سابقاً در دوران جاهلیت اراده خداوند بر این قرار می گرفت که منحرفین در دنیا عذابی دردناک داشته باشند بدین نحو که گاهی زمین بدستور خدا سرنشینان خود را می بلعید. ولی اکنون خداوند فضلش بر ما بیشتر گشته است زیرا روش او در باب توبه نسبت به علل قبل از ما چنین نبوده است و خداوند آنچه را که باب تحمّل آنرا نداشته ایم از ذمه ما برداشته (البته این بخاطر احترام به خواست پیامبر بوده است) و هر کس را بیرون از حدّ تواناییش تکلیف نفرموده است "لایکلف الله الاّوسعها" پس

با این انتظار و با این مهلتی که خداوند به بشر کنونی داده است نیکو نیست که او خود را به هلاکت ابدی بکشاند که هیچ عذری و دلیلی از او قبول نباشد. نیکبخت کسی است که برای رضایت خداوند عمل کند و به سوی او رغبت داشته باشد.

معنای لغوی و اصطلاحی فضل و انتظار چیست؟

فضل در لغت به معنای افزونی و زیادتی در چیزی است. **راغب** گفته: «الْفَضْلُ: الزَّيَادَةُ عَنِ الْاِقْتِصَارِ»

و در اصطلاح فضل به معنی برتری و فزونی و مقدار زاید بر **حد وسط** است؛ ولی به طور کلی تمام مواهبی را که خدا بر دیگران ارزانی داشته است، شامل می‌شود. فضل به **نعمت** عام پروردگار **بر دوست** و **دشمن** اشاره دارد.

به صراحت قرآن انبیاء (علیهم‌السلام) از لحاظ فضیلت یکسان نیستند، بعضی بر بعضی مزیت دارند. «• تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس...»^{۱۳} از این فرستادگان، برخی را (که ذکرشان گذشت) بر برخی برتری دادیم، از آنان کسی هست که خدا با وی سخن گفت (مانند **موسی**)، و برخی را چندین درجه بالا برد، (مانند **پیامبران اولوا العزم**) و عیسی بن مریم را دلایل روشن (**معجزات آشکار**) عطا کردیم و او را با **روح القدس** تأیید نمودیم. و اگر خداوند **اراده حتمی** می‌کرد، کسانی که بعد آنها (از امت‌های آنان در طول **تاریخ** (آمدند پس از آنکه (آن همه) دلایل روشن به آنها رسید با هم نمی‌جنگیدند، ولی اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کافر شدند (و جنگ‌ها در جهان به راه انداختند). و حتماً اگر خدا می‌خواست نمی‌جنگیدند، و لکن خدا آنچه را اراده کند (مختار قرار دادن بندگان در عقاید و اعمال) انجام می‌دهد. از این آیه سه مطلب روشن می‌شود. اول اینکه: پیامبران بعضی از بعضی افضل‌اند و این تفضیل از جانب خداست که فرموده «فضلنا». دوم اینکه: سبب تفضیل سخن گفتن خدا و تأیید با روح القدس و اعطاء معجزات است که آیه در صدد بیان اسباب تفضیل است. سوم اینکه: علت افضلیت عیسی علیه‌السلام معجزات و تأیید با روح القدس بوده است. و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود زبور و پروردگار تو به حال هر کس که در آسمان‌ها و زمین است **دانش** کامل دارد، و به یقین ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم (برتری در علم و فضایل نفسی، و معجزات، و **رسالت** و **شریعت** و کتاب) و به داود **زبور** دادیم.» در این آیه نیز تفضیل از جانب خداست و علت فضیلت داود اعطاء زبور است. (الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین) و حقاً که ما به داود و سلیمان دانشی دادیم (دانش شریعت، قضاوت، سیاست، صنعت و فهم سخن پرندگان) و گفتند: ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بیشتر بندگان باایمان خود برتری داد.

"یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین؛ و سلیمان (نبوت و علم و معجزه و مال را) از داود **ارث** برد و گفت: ای مردم، به ما زبان پرندگان آموخته شده، و از هر چیزی (از کمالات معنوی و وسایل مادی) به ما داده شده، حقاً که این همان فضل آشکار است.

فضیلت یهود در آیات قرآن کریم به چه معناست؟!

در باره **بنی اسرائیل** در قرآن چنین آمده:

•اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین(ایه ۴۷ و ۱۲۲ بقره) نعمت‌هایی را که من به شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم به یاد آورید».

در جای دیگر موسی (علیه‌السلام) در جواب سؤال آنها که گفتند: ای موسی همانطور که این مردم بت‌هایی و معبودهائی دارند برای ما نیز معبودی بساز فرمود: «ا غیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین»(اعراف ۱۴۰) گفت: آیا بجز خداوند معبودی برای شما بطلبم در حالی که اوست که شما را بر جهانیان برتری داده است؟!!

مراد از این تفضیل چیست؟ با آنکه قرآن به شدیدترین وجهی یهود را کوبیده است. وانگهی مراد از «العالمین» همه مردمان در هر عصر است یا مردمان زمان یهود؟

مراد از تفضیل بنی‌اسرائیل، وجود بیشترین پیامبران و معجزات در میان آنهاست. یهودیان از ایندو جهت از همه اقوام برتراند و هیچ مانعی ندارد که «العالمین» شامل همه مردمان در هر عصر باشد زیرا این همه پیامبران و معجزات در هیچ قومی نه قبل از بنی‌اسرائیل و نه بعد از آنها واقع نشده است. در میان قوم یهود پیامبران بیشتر از هر قوم بوده‌اند از ۲۵۵ نفر پیغمبری که در قرآن نام برده شده بیشترشان از یهوداند مانند یوسف، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، یحیی، عیسی، اسماعیل، یونس، اسحاق، یعقوب. از طرف دیگر معجزات واقعه در بنی‌اسرائیل بیشتر از هر قوم بود از قبیل: عصای موسی، ید بیضا، شکافتن دریا و گذشتن بنی‌اسرائیل از آن و غرق فرعونیان، شکافته شدن دوازده چشمه آب از سنگ، آمدن من و سلوی، بلند شدن کوه بالای سر بنی‌اسرائیل، زنده شدن مقتول، زنده شدن آن عده که به موسی گفتند: خدا را آشکارا بما نشان بده، آمدن طوفان، جراد، قمل، خون، قورباغه‌ها بر فرعونیان و... ایضا معجزات سائر انبیاء بنی‌اسرائیل از قبیل تسبیح کوه‌ها و پرندگان با داود، دانستن زبان پرندگان «علمنا منطق الطیر» تسخیر باد و جن بدست سلیمان، زنده شدن مردگان بدست عیسی و...

ولی این مطلب ربطی به فضیلت فرد آنها ندارد که آنها از نظر افراد به تصریح قرآن و تجربه، اشخاص بدکار و حیل‌گر و «غضب الله علیهم» و «فباؤ بغضب علی غضب» بوده و هستند، آیات فقط می‌گوید که این تفضیل در این قوم واقع شده است. از طرف دیگر می‌شود از کثرت پیامبران و معجزات خشونت و جهالت بنی‌اسرائیل را کشف کرد زیرا اگر غرق در جهالت و عصیان نبودند احتیاج به آن همه پیغمبر و معجزات نداشتند. «فلو لا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین؛ (تفسیر نور - قرائتی)

مصادیق فضل را نام ببرید؟

توحیدگرایی، رسالت، علم، تزکیه و سلامتی از مصادیق فضل الهی هستند.

توحیدگرایی:

عقیده توحیدی داشتن و مبرا بودن از شرک، جلوه فضل خدا و یک امر مشترک بین تمام ادیان می‌باشد.

همان طور که حضرت یوسف (علیه‌السلام) فرمود: (و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون (یوسف ۳۸) و از آیین پدرانم ابراهیم خلیل اسحاق و یعقوب پیروی می‌کنم و در آیین ما هرگز نباید چیزی را با خدا شریک گردانیم، این توحید و ایمان به یگانگی خدا فضل و عطای خدا بر ما و بر همه مردم است؛ اما اکثر مردم شکر این عطا را بجا نمی‌آورند.» در این آیه سخن از اقتدای حضرت

یوسف (علیه‌السلام) به اجدادش است که نه **یهودی** بودند نه **نصرانی**؛ بلکه **مود** و یکتاپرست بودند و حضرت آن را از فضل و عطایای الهی برخورداران و **مردم** می‌دانست. تمام پاداشها به فضل الهی است و کسی که توفیق عمل خیری می‌یابد، باید خدا را به پاس این **توفیق** بستاید (جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۱، ص ۴۴۳). بنابراین، مردم با **پرستش** خدای یگانه در **حقیقت** صاحب فضل و بخشش از سوی خداوند می‌شوند.

رسالت:

رسول، فرستاده خداوند به سوی مردم است و به واسطه او **حجت** بر مردم تمام می‌شود. رسالت، مقام **ابلاغ وحی** و نشر **احکام** و تربیت نفوس از طریق **تعلیم** و آگاهی بخشیدن است. قول خداوند است که: (بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فبإؤ بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین) (بقره ۹۰) وای! چه به بدبهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر **رشک انکار** آوردند، که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد فرو می‌فرستند. پس به **خشمی** بر **خشم** دیگر گرفتار آمدند، و برای کافران عذابی خفت آور است.

یهود با وجود علمی که به **حقانیت** اسلام و رسالت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) داشتند، به او **کفر** ورزیدند؛ در حالی که این فضل خداوند بود که به هر کس از بندگان خود بخواهد، عطا می‌کند. حسدورزی یهود نسبت به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) (**آفت** جانشان شد و با این **بهانه** و پندار احمقانه کفر ورزیدند که چرا آخرین پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از تبار فرزندان **اسرائیل** نیست و از نوادگان **اسماعیل** است؟ این پندار یهود در حالی بود که خوب می‌دانستند خدا از روی فضل و رحمت خویش آیات خود را بر هر کس از بندگان که بخواهد، فرو می‌فرستد و او را به سفارت خویش بر می‌گزیند و این به خواست دیگران نیست (طبرسی- فضل بن حسین ترجمه تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۲۱۱).

فضیلت مقام رسالت برای این است که هر خیر و برکتی که در بعضی از انسانهای عادی به کندی رشد می‌کند و یا ریشه‌کن می‌گردد، در مقام رسالت به **سرعت** رشد می‌نماید (طباطبائی - المیزان - ج ۲ ص ۴۷۱۹).

علم:

علوم و معارف ویژه الهی نمود فضل خدا می‌باشد؛ اولین معلم، خداوند **سبحان** است که با فرستادن تعالیم خود بر بزرگ معلم **اخلاق**؛ رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به **تزکیه** و تعلیم بندگان پرداخت و نهایت **لطف** و فضل خود را در **نجات** آنان به کار گرفت، و این فضل عظیم و فراگیر پروردگار است. خداوند در آیه ۱۵ **سوره نمل**، بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ «علم» سخن از "شکر" آورده تا روشن شود هر نعمتی را شکر لازم و خود شکر محتاج شکر دیگر: (و لقد آتینا داود و سلیمان علما و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین • و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین)؛ (و به راستی به **داود** و **سلیمان** دانشی عطا کردیم، و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است. و سلیمان از داود **میراث** یافت و گفت: ای مردم! ما زبان **پرندگان** را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است. این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به **حکومت الهی** بهره گرفتند. آنها معیار

برتری خود بر دیگران را در **علم** خلاصه کردند، نه در **قدرت** و حکومت، و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند، نه در مواهب دیگر، و هر قدرتی که هست، از علم سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، علمی که حضرت داود و سلیمان (علیه‌السلام) داشتند، فضلی بود از جانب خدا به ایشان؛ زیرا علمی که انبیا به آن اختصاص داده شده‌اند، از مقوله درس خواندن نیست؛ بلکه کرامت از طرف خداوند است که دست او هام بدان نمی‌رسد. حضرت سلیمان (علیه‌السلام) تمام آنچه از قدرت، حکومت و علم به ایشان ارزانی شد، بدون **عجب** و **غرور** از فضل آشکار خدا می‌داند: (ان هذا لهو الفضل المبين)؛ (نمل/۱۶) و بار دیگر می‌گوید: (هذا من فضل ربي)؛ این از فضل پروردگار من است. «تمام آنچه را خداوند به او عطا کرد، از فضل و عنایت پروردگار می‌داند و قارون وار نگفت: (انما اوتيته على علم عندي)؛ «قصص/۷۸) آنچه از اموال به من داده شد، براساس دانشی بود. که نزد من است.»

تزکیه:

فضل الهی، مایه تزکیه و کمال انسانهاست؛ از اینرو خداوند می‌فرماید: (يا ايها الذين آمنوا لا تتبعوا خطوات الشيطان و من يتبع خطوات الشيطان فانه يامر بالفحشاء و المنكر و لو لا فضل الله عليكم و رحمته ما زكي منكم من احد ابدا و لكن الله يزكي من يشاء و الله سميع عليم)؛ (نور/۲۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پای از پی گام‌های **شیطان** منهدید، که هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد بداند که او به زشتکاری و ناپسندی امر می‌کند و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هیچ کس از شما پاک نمی‌شد؛ ولی این خداست که هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خداست که شنوای داناست.

این آیه به یکی از مهم‌ترین نعمت‌های بزرگ خداوند بر انسانها در طریق **هدایت**، اشاره دارد که فضل و رحمت الهی موجب نجات انسانها از آلودگی‌ها و گناهان می‌شود؛ چرا که از یک سو خدا موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و احکامی که از طریق وحی نازل می‌گردد؛ ولی این مواهب، گذشته از توفیقات خاص او، و امدادهای غیبی‌اش که شامل حال انسان‌های آماده و مستحق می‌گردد، مهم‌ترین عامل پاکی و تزکیه است (مکارم شیرازی- تفسیر نمونه ص ۴۱۳)

آیت الله جوادی آملی «در کتاب مبادی اخلاق در قرآن می‌گوید: هر کوششی را که نصیب انسانها می‌شود مسبوق به عنایت، فضل و لطف خدا می‌داند. از کوچک‌ترین موهبت‌ها تا بزرگ‌ترین نعمت‌ها از عنایت‌های الهی است و می‌فرماید: «اگر فضل خدا نبود و خداوند انسان را به حال خود رها می‌کرد، آنان نمی‌توانستند از فطرت خود بهره بگیرند و جلوی **غضب** و **شهوت** را گرفته، نفس خود را تعدیل و رام کنند؛ زیرا انسانها موجود ضعیف، قاصر و ناقصی هستند و آن هنر را ندارند که با سرمایه **فطرت** از چنگ **غضب** و **شهوت** برهند؛ ولی فضل خدا، مایه شکوفایی فطرت شده که نتیجتاً بر **غضب** و **جهل** خود مسلط می‌گردد (مبادی اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۷) بنابراین، تزکیه و پاک بودن درون موجب **بیداری دل**، صفای **روح** و **سعادت** انسان در دنیا و عقبی می‌شود.

سلامتی:

عاقبت و سلامتی مجاهدان، تجلی فضل خدا است. آنان با ایمان و توکل بر خداوند و صبر و پایداری در راه و هدف خود از هیچ حادثه ناگواری نمی‌هراسند و سختیها را با جان و دل می‌خرند و سلامت و پیروزی خود را در این راه از فضل و عنایت ویژه خدا می‌دانند. خداوند می‌فرماید: (فانقلبوا بنعمة

من الله و فضل لم يمسههم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظيم)؛ (آل عمران ۱۷۴) پس با نعمت و بخششی از جانب خدا، از میدان نبرد بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند، و خداوند دارای بخششی عظیم است .

در پایان جنگ احد لشکر ابوسفیان پس از پیروزی، در میانه راه به طرف مکه پشیمان شدند و تصمیم گرفتند دوباره به مدینه برگردند و باقیمانده مسلمانان را نابود کنند. این خبر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و لشکریانش با آنکه زخمی بودند خود را آماده جنگ کردند. به گوش ابوسفیان رسید که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با لشکر انبوهی برای نبرد با شما آماده شده است. ابوسفیان وحشت زده از جنگ منصرف شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با شنیدن این خبر فرمود: «حسبنا الله و نعم الوکیل». به دنبال این استقامت و پایمردی آشکار، قرآن نتیجه عمل مجاهدان را این گونه بیان کرد: «آنها از میدان با نعمت و فضل پروردگار برگشتند.» چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون دردسر به مدینه مراجعه نمودند. (مکارم شیرازی- تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۲۹).

ممکن است فرق میان «نعمت» و «فضل» از این نظر باشد، که نعمت، پاداشی است به اندازه استحقاق، و فضل، اضافه بر استحقاق است.

سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: «آنها در این جریان، کوچکترین ناراحتی ندیدند» «لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ.»

علاوه بر این «خشنودی خدا را به دست آوردند و از فرمان او متابعت کردند» «وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ.»

«و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است» «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.» (ویکی فقه دانشنامه حوزوی) والسلام

و الحمد لله بكل ما حمده به ادنی ملائکته الیه و اکرم خلیفته علیه و ارضی حامدیه لدیه . حمدا یفضل سائر الحمد کفضل ربنا علی جمیع خلقه . ثم له الحمد مکان کل نعمة له علینا و علی جمیع عباده الماضین و الباقین عدد ما احاط به علمه من جمیع الاشیاء ، و مکان کل واحدة منها عددها اضعافا مضاعفة ابدأ سرمداً الی یوم القیمة . حمدا لا منتهی لحدده ، و لا حساب لعدده ، و لا مبلغ لغایتته ، و لا انقطاع لامده . حمدا یكون وصلة الی طاعته و عفوه ، و سببا الی رضوانه ، و ذریعة الی مغفرتة ، و طریقاً الی جنته ، و خفیراً من نعمته ، و اماناً من غضبه ، و ظهیراً علی طاعته ، و حاجزاً عن معصیتة ، و عوناً علی تأدیة حقه و وظائفه حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه ، و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه ، إنه ولی حمید .

حمد و سپاس خدای را، بدان سان که مقربترین فرشتگانش و گرامی‌ترین آفریدگانش و ستوده‌ترین ستاینده‌گانش می‌ستایند.

حمدی برتر از هر حمد دیگر، آن سان که پروردگار ما از همه آفریدگان خود برتر است.

حمد باد او را به جای هر نعمتی که بر ما و بر دیگر بندگان در گذشته و زنده خود دارد، به شمار همه چیزها که در علم بی‌انتهای او گنجد و چند برابر نعمتهایش، حمدی بی‌آغاز و بی‌انجام و تا روز رستاخیز، حمدی که حدی و مرزی نشناسد و حسابش به شمار در نیاید و پایانش نبود و زمانش در

نگسند. حمدی که ما را به فرمانبرداری و بخشایش او رساند و خشنودی اش را سبب گردد و آمرزش او را وسیله باشد و راهی بود به بهشت او پناهگاهی بود از عذاب او و آسایشی بود از خشم او و یآوری بود بر طاعت او و مانعی بود از معصیت او و مددی بود بر ادای حق و تکالیف او. حمدی که ما را در میان دوستان سعادت‌مندش کامروا کند و به زمره آنان که به شمشیر دشمنانش به فوز شهادت رسیده‌اند درآورد. انه ولی حمید.

چرا خداوند متعال منزّه از حمد ستایشگران است؟

آیا ستایش خداوند حدّی دارد؟

پاسخ:

حمد و سپاس از خداوند تعالی ابتداء یاد مبدأ بزرگ عالم هستی است و بعد شناخت نعمتهای بی پایان الهی است. زیرا تا خداوند را نشناسی و به نعمت های بیکران او پی نبری هیچگاه خواهی توانست او را سپاس گوئی - پس بهترین و جامع ترین طریق برای شناخت معبود و نعمتهای الهی ، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت و نعمتهای عطا شده به انسانها می باشد ، این شکر و سپاسگزاری از خداوند تعالی گاهی با زبان است و گاهی با عمل است . نتیجه اینکه سپاسگزاری از خداوند تعالی حدّی ندارد و خداوند منزّه از آن است که محدود گردد بنابراین سپاس از او نیز حدّی ندارد.

وظیفه انسان در برابر نعمتهای خداوندی چیست؟

انسان ایماناً و اخلاقاً نباید عاجز از سپاس الهی باشد . وظیفه انسان از گذشته تا بحال و از حال تا آینده، به شمار احاطه علمی خداوند بر بندگانش ، چندین برابر نعمتها او بر خلقش ، حمد و سپاس اوست.

آیا حمد و سپاس الهی حدّ زمانی دارد یعنی در زمانی جریان دارد و در زمانی دیگر منقطع می گردد اگر حدّی ندارد ، کیفیتش چگونه است؟

سپاس الهی میزان و حدّی ندارد . نکته مهمّ این است که سپاس از خداوند در تمام طول عمر با بهره گیری از نعمتها جریان دارد و منقطع نمی شود . اگر منقطع گردد بشر باید منتظر عواقب ناخوشایندی باشد.

آیا سپاس از خداوند بستگی به میزان نیازمندیها انسان به موجودی برتر با شرایط ویژه دارد؟

بلی ، اگر انسان به مرحله ای برسد که بفهمد که نیازمندیش را جزء خداوند کسی دیگر بر طرف نمی کند ، این همان ندای فطرت انسانی است که او را بسوی مبدأ آفرینش فرا می خواند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

(عنکبوت/۶۵)

چرا خداوند به بندگان می گوید: آنگاه که در کشتی می نشینید خالصانه خدا را می خوانید ولی آنگاه که به ساحل نجات در می آید شرک می ورزید؟

پاسخ:

زیرا انسان ضعیف خلق شده است و در عالم طبیعت و تأمل در شگفتیهای آن مطالعه نمی کند و آن تدبیر تشریحی که خداوند حکیم از بشر توقع دارد، متأسفانه در انسانها جریان ندارد. پس بنابر نبود اصل اعتقادی بین بشر در تمام ادیان که اصل مشترک میان تمام شرایع آسمانی است خلل تفکری ایجاد می شود، و خلل تفکری عوارضی را دارد که خدا را از ذهن می برد، و این همان است که انسان در وقت مشگلات خدا را می خواند و بعد از آرامش خدا را فراموش می کند.

با این توصیف حمد و سپاس الهی باید چگونه باشد؟

لحظات سپری کردن عمر، زیبایی سپری کردن عمر، برکت در سپری کردن عمر، همه و همه بستگی به شکر گذاری بنده دارد. شکر الهی لساناً و قلباً و عملاً از نعمتهای الهی است که فقط مراقبت از آنها بر عهده بشر است بشری که صاحب عقل و بینش است. اگر انسان دچار گناهان صغیره و کبیره بشود دریچه های سعادت برویش به گونه ای بسته می شود که راه نجاتی برایش نمی ماند. زمانی که انسان سپاس خدا را می کند وارد اعمال تشریحی شده که در آن سپاس عفو الهی نهفته است.

آثار و برکات سپاسگزاری از خداوند چیست؟

سپاسگزاری از خداوند سبب خشنودی او و وسیله آمرزش بنده که راهی است به سوی بهشت و پناهی است از وارد شدن در نعمتها و انتقام ها و امنیتی است در برابر خشم و غضب او، و پشتیبانی برای طاعت و بندگی و مانعی است در برابر معصیت و کمکی است برای اداء حق و شناخت و وظایف.

امتیازات برجسته شکر و حمد الهی چیست؟

از امتیازات برجسته شکر الهی، اینکه بنده در میان نیکبختان از همراهان و دوستانش نیکبخت شود و بوسیله آنها در سلک شهیدان شمشیرهای آماده بر دشمنانشان داشته باشد که همانا خداوند یاری دهنده و ستوده است. انسان در دنیا نعمتهای فراوانی را از خداوند تعالی دریافت می کند و سیر تکاملی خود را بوسیله آن نعمتها می پیماید تا به درجاتی برساند. دشمن شناسی یکی از وظیفه های انسان است و مقاومت و ایثار و شهادت از وظایف دیگر انسانهاست. اگر انسان یاری خداوند را می خواهد باید در این سلک با شمشیرهای آماده پیشقدم شود که این شمشیرها حق را جاری و باطل را نابود و ظلمت را به نور تبدیل می کند. این شمشیرها گره های کور جامعه بشریت را برطرف و حقوق بشر را با برپایی عدالت حفظ می کند. این شمشیرها با شناخت توحید و خداشناسی قوی می گردد و با شناخت اولیاء خود بر علیه دشمنان جان دیگری می گیرد. بنابر این با برپایی حق و عدالت، به صفوف دشمنان حمله ور می گردد تا در سلک شهیدان حق گو نیکبخت گردد.

والسلام علی من اتبع الهدی

منابع:

۱. سيد محمد رضا طباطبائی نسب- تفسير نفيس - ناشر نور الائمة
۲. حضرت آيت الله جعفر سبحانی - عقايد اماميه - مؤسسه امام صادق(ع)
۳. دكتور محمد باقر محقق- شأن نزول آيات - ناشر انتشارات الاسلامی
۴. محمد فؤاد عبد الباقي - المعجم المفهرس - مكتبة نويد الاسلام
۵. سيد علي اكبر قریشی - قاموس قرآن - دارالكتب الاسلاميه
۶. حضرت ايت الله مكارم شیرازی- گزیده تفسير نمونه
۷. حضرت آيت الله سيد محمد حسين طباطبائی- تفسير الميزان
۸. علامه سيد شرف الدين الرضى- نهج البلاغه -ترجمه استاد ولي
۹. اينترنت - ويكى پدیا فقه حوزوی-